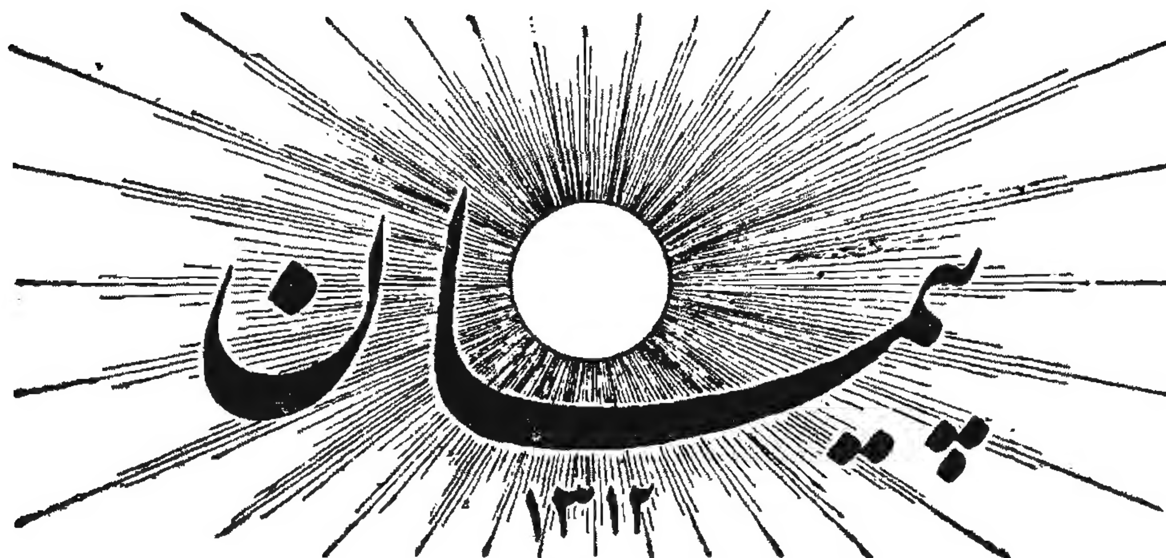

پیمان
پیمان سال سوم
شماره سوم

خدا باماست



شماره سوم | فروردین ماه ۱۳۱۵ | سال سوم

دارنده

کسروی تبریزی

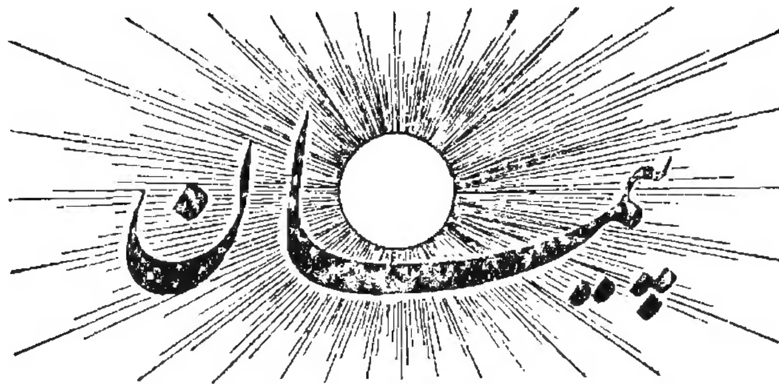
جای اداره: خیابان شاهپور کوچه قاپوچی باشی

شرکت (مطبعهٔ طلوع) طهران

فهرست آنچه چاپ شده

	صفحه	
سال ۱۳۱۵	۱۲۹	آقای کسروی
مردان خدا	۱۳۰	«
چند سخن گرانبها (شعر)	۱۳۹	آقای صدیقی
پیکار دین و دانش	۱٤۱	« امامی
خرده گیری و پاسخ آن (شعر)	۱۵۰	« صدیقی
در پیرامون اصول	۱۵۱	« ناصر
گواهی دیگران	۱۵۳	--
اصول (شعر)	۱۵۵	آقای هدایتی
گذشته و اکنون	۱۵٦	پیمان
کافنامه	۱٦۱	آقای کسروی
پرسش و پاسخ	۱۷۵	--
مراحل طب در تاریخ	۱۷۹	آقای بدیع
یادداشتهای تاریخی	۱۸٦	« آقا خاناو
در پیرامون مخفی	۱۹۰	پیمان
در پیرامون راه رستگاری	۱۹۳	--
کبیسه چیست ؟	۱۹۷	پیمان
گزارش شرق و غرب	۱۹۹	آقای سلطانزاده
یادگار فردوسی (کتاب)		
تاریخ هیجده ساله آذربایجان (کتاب)		

خدا با ماست



سال سوم فروردین ماه ۱۳۱۵ شماره سوم

سال ۱۳۱۵

سال نوین ۱۳۱۵ فرا رسیده . خدا این سال‌را برهمه ایرانیان وبربرادران پاکدین خجسته و همایون گرداند .

برادران جهان در گذر است و هر نوروزیکه می رسد یکسال از عمرما بپایان رسیده . شما اگر میخواهید عمرتان هدر نکردد وبر گذشتن آن افسوس نخورید همیشه برنیکی بکوشید و نام‌نیك بدست آرید . خردرا راهنمای خود ساخته از کارهای بیهوده دوری گزینید وجز بکارهای ستوده برنخیزند .

بیهوده کاران اگرهم صد سال زیند زیانکارند و ستوده کاران همواره میوه زندگی را در دست دارند

کسروی تبریزی

مردان خدا

سه سال پیش آشنایی از من پرسید : « نام دین درجهان خوار شده وبیشتر مردم ازآن گریزانند . شماکه دین را عنوان کرده اید چه راهی پیش خواهید گرفت تامردم بدان گرایند !؟.. » گفتم : « جز این راهی پیش نخواهیم گرفت که دین را بمعنای خود بر گردانیم و کیشهای ناروا را از میان برداریم واین کاریست که بیاری خدا انجام خواهیم داد » .

کنون بخشی از آن کار انجام گرفته . تا اینجا از پیمان معنای خدا شناسی را باز نموده مقصودی را که از آن در کار است روشن گردانیده‌ایم واینك چشم براهیم پاکدلان گواهی دریغ نگویند . هم آنانکه از دین رو گرداند بگویند آنچه می انگارند . (۱)

دین راه رستگاریست مایه سبکباریست . چگونه در جهان خوار گردد ؟! آنچه خوار گردیده پندار های بیخردانه ایست کاین وآن پدید آورده اند و خدا از آنها بیزار است ،

کسانی می گویند : پیمان بر کیشها نکوهش نکند وبا همگی دست بهم داده بر بیدینان بپردازد . می گوییم : این خود بیراهی است. زیرا بیدینی جز نتیجه این کیشها نمی باشد و ما تا اینها را از میان برنداریم دین در جهان پایدار نخواهد بود .

---

(۱) در این باره گفتار های پیاپی در سال یکم سپس چند گفتاری درسال‌دوم پیمان نگاشته ایم کسانیکه میخواهند موضوع‌را درست دریابند باید ان گفتار هارا بخوانند . بویژه گفتاری را که در آخرین شماره سال دوم زیر عنوان « دین سبکباریست » نگاشته ایم .

ما مردم را بپرستگاری میخوانیم چگونه گمراهان را همراه خود گردانیم ؟ ! ماهی گوییم دین‌سبکباریست پس‌چگونه‌همدست‌خود گردانیم کسانی را که پشت‌شان از بار گران پندار خمیده ؟ !

از دین‌نام آن بسنده نمی‌توان کردن‌وباید‌خود‌دراستین‌آن‌رادارا بود . دوباره می گوییم امروز با آن رمیدگی که بیشتر مردم از دین دارند ما تادین راستین را عنوان ننماییم چاره‌آن رمیدگی‌را‌نخواهیم توانست . پس کسانی که هوادار دین می‌باشند باید از کوششهای ما خرسندی نمایند ودست برادری بسوی ما دراز دارند .

دین آن نیست که دوتن همکیش باهم نشینند ویکی بگوید وآن دیگری سر تکان‌دهد ولی هرگاه مرد بیگانه‌ای پیدا شد بر گمراهی و نادانی آنان بخندد .

دین آنست بـا آواز رسا بگوش جهانیـان برسانی و سراسر خردمندان ودانشوران‌را بگواهی بخوانی و هرکو ایرادی گرفت پاسخش را بگویی !

***

چنانکه خدا شناسی را چون بمعنای درست‌خود بر گردانیدیم هر خردمندی آن را خواهد پذیرفت « پیغمبری » یا فرستادگی از خدا نیز همانحال را دارد که چون دروغها در پیرامون آن بـافته و گزافها سروده اند ازمعنای خود بیرونش‌ساخته اند واز اینجا بسیاری از مردم پیغمبری را نپذیرفته بر پیغمبران نمی گروند . ولی ما معنای درست پیغمبری را روشن می‌سازیم تاهر کسی آن را بآسانی پذیرد .

پیغمبر مردیست ازمیان‌دیگران خدااورا براهنمایی برمی‌انگیزد

و خردمندان و پاکدلان را یاری او وامی‌دارد . این برانگیخته‌باید جز پرستگاری جهان نکوشد و پراکندگی را ازمیان مردمان بردارد جز سخنان خرد پذیر بوزبان نراند پروای این‌وآن نکرده از گفته خود برنگردد جایگاهی برای خود وکسانش دردین باز نکند باهر دسته‌ای که بگفتگو برمیخیزد راستی از آن وی باشد ـ چنین کسی را چرا نباید پذیرفت ؟. چرا نباید فرستادگی اورا ازخدا باورنکرد؟..

کسانیکه پیغمبرانرا باورندارند باین پرسشهای ما پاسخ گویند:

آیا جهانیان بی‌راهنما رستگار توانند بود ؟! اگر بگویند : « آری » خواهیم دانست تاریخ را نخوانده و از گذشته جهان آگاه نمی‌باشند . در جهان دوزمینه‌ای هست که‌همیشه‌مایه گمراهی و گرفتاری مردم میباشد : یکی جستجوی آفریدگاروپی بردن بچگونگی آفرینش دیگری آیین زندگانی . دراین دو زمینه همواره جهانیان فرومانده وگرفتار بوده‌اند وتاریخ گواه است که بسرخود راه بجایی نبرده‌اند.

درباره آفریدگار و آفرینش همین بس که تاریخ توده های باستان را بخوانیم و لغزشهایی راکه در این زمینه داشته اند دریابیم . یونانیان و رومیان وایرانیان که سه توده بزرگ باستان و در دانش وفهم از دیگران جلوتر بوده اند هر یکی خدایان بیشماری را از پندار خویش در آورده وآزادی وگردنفرازی خودرا فدای آن پندارها ساخته بودند . از آنهمه مردمان یکی نبود این بداند جهان یکدستگاه است و تنها بیك آفریدگار نیاز دارد و آن آفریدگار از جنس آفریدگان نمی‌تواندبود . تاآنجاکه تاریخ می‌رساند نخست‌این‌سخن را زردشت پیغمبر باستان ایران سرود و برای رهایی جهانیان‌ازدست

خدایان پنداری کوششها بکار برد وامروز پس از چندین هزارسال علم آن را براست میدارد .

این خود نمونه‌ایست که جهانیان نه تنها شاهراه رستگاری را نتوانند یافت پس ازدرآمدن بشاهراه آن را نگاه نیز نتوانند داشت . زیرا باهمه پیدایش زردشت و کوششهایی که بکار برده مهر و ناهید و تیر و مرداد و دیگر خدایان پنداری را از میان برداشت و دین یگانه پرستی را در ایران وپیرامونهای آن رواج گردانید باز در قرنهای دیرتر نام مهر وناهید وتیر ومرداد و مانند اینها میانه ایرانیان گرامی بوده و برای هریکی جایگاهی می‌پنداشته اند .

این رفتار را پیروان هر پیغمبری داشته اند که پس از آنکه بشاهراه رستگاری درآمده‌اند ازهمان شاهراه کوره راههای گمراهی جدانموده دوباره دربیابان پندار بافی و نادانی سرگردان گردیده اند . دین بت شکن اسلام امروز صد راه بت پرستی زیر پای پیروان آن باز است .

داستان‌مسیحیان‌را اگر بخواهیم‌بایدصدها صفحه‌راسیاه گردانیم . مسیحی که همچون دیگران زاییده شد وهمچون دیگران بزرك گردید وهمچون دیگران میخورد و میخوابید و دچار گزند میگردید هنوز صد سال از زمانش نگذشته خدایش نامیدند وباین‌اندازه بسنده‌ننموده هرزمان پندارنوینی بافتند وبرسرآن دسته بندیها کرده بجان همدیگر افتادند . آیا مسیح سرشت خداییش از سرشت آدمیش جدا بوده یا هردو سرشت یکی بوده ؟ آیا از همان زمان که از مادر زاد سرشت خدایی را داشت یاسپس دارای این سرشت گردید ؟ آیا زمانیکه بر

سر دار رفت سرشت خدایی ازوی جدا گردید یاهمراه او بازماند ؟.

چند صدسال همین پندارها کالای بازار کلیسا بود ودرسرتاسر اروپا و آسیا شورشها و جنبشها بر می انگیخت . کشیشی که مریم را « مادر خدا » نمیخواند خونش را میریختند و بطریق بزرگی که ازو هواداری می نمود از جایگاهش فرود می آوردند .

درتاریخ روم شرقی داستانهایی هست که باید خواند و بر بیراهی آدمیان افسوسها خورد . کشیشهای اسکندریه با کشیشهای استانبول و انطاکیه برسر آن می جنگند آیا مسیح دارای دوسرشت بوده یا دارای یك سرشت وهر دوسوی « نفرین نامه » ها نوشته پراکنده می سازند وچون قیصر درکار دخالت نموده انجمنی درشهر ایفیسوس برپا می نماید کههمه کشیشها گرد آمده درباره کشاکش داوری نمایند آنان از مصر و افریقا و اینان از انطاکیه و سوریا جنگجویان و آدمکشان همراه خود می آورند وچون هردودرایفیسوس بهم می رسند بجنك و خونریزی می آغازند ودر گرداگرد کلیسا ودر میان کوچه ها سنگر بسته خون یکدیگر را می ریزند . هزار سال تاریخ روم شرقی آلودهٔ این نادانیهاست .

شاید بگویید : توده بیدانش باین کارها برمیخیزند ولی باید دانست سرچشمه این پندارها بیش ازهمه دانایان وپیشروان بوده اند. ایشانند که در برابر دستگاه پر شکوه آفرینش بخاموشی نگراییده پندار بافیها می کنند وتوده انبوه را از هم می پراکنند . از دیگران بگذرید آیا فیلسوفان نیستند که در زمینه آفرینش جهان و چگونگی آفریدگار آنهمه گزافه ها بیرون ریخته اند ؟! امروز اینهمه ابزار

های شگفت در زندگانی ما ـ از اتومبیل و ایروپلان و تلگراف و رادیو وبسیار مانند اینها ـ همه آنهارا بکار می بریم ولی بسیاری از ما هنوزهم چگونگی ساختن آنهارا نمی دانیم واینست که بخاموشی گراییده سخنی دراین باره نمیرانیم وهرگاه بخواهیم راز پیدایش وراه ساخته شدن آنهارا دریابیم باید دست بسوی دانشوران فنی دراز داریم وهرگز این نخواهیم کرد که درگوشه‌ای نشسته ازپیش خود پندار هایی بهم ببافیم وهرکسیکه چنان کاری نماید او را بیخرد خواهیم انگاشت . ولی از چیست که کسانی در باره آفرینش جهان بخاموشی نگراییده در گزافه بافی اندازه نگه نمیدارند ؟! یا چگونه است کاین کسان‌را دانا یافرزانه می انگارند ؟!

اگر نگاهی بحال امروزی جهان بیاندازیم وگذشته را باا کنون بسنجش بگزاریم باید گفت آدمیان از بس قرنها پندار بافتند و برروی هم چیدند خودشان ازدست آنها بستوه آمدند وروی بگریز نهادند .

اروپا دیروز خرسند نبود عیسی‌را « یك فرستاده خدا » بشناسد وهرزمان رخت دیگری ازپندار برتن او میپوشانید ولی امروز خدارا هم بکنار نهاده وروی بگریز آورده .

اروپا سرفرازی خود میداند که گریبان ازدست کشیش و کلیسا رها گردانیده . این سخن‌راست است ومانیز از نیکیهای زمان میشماریم که رخنه بربنیاد پندارها افتاده و آنرا خواست خدا می شماریم . ولی رفتار اروپا بدان میماند که کسی بجای یکرخت ساده رختهای رنگارنك چین چین برتن کند و هرروز رخت دیگری برآنها بیفزاید و چندان بی اندازگی نماید که سرانجام از فزونی وسنگینی رخت بستوه آمده

این زمان همه را دور انداخته باتن برهنه بگردش پردازد و این نداند که آدمی بی رخت نمیتواند بود .

گریز از افسانه بافیهای کشیشان ودیگران بسیار بجاست . ولی آدمی را گریزی از خداشناسی نیست وهرگز نباید بیکبار راه بیدینی راپیش گرفت . کسی چون بباغی درمی‌آید پیش ازهمه میخواهد پدید آورنده آنرا بشناسد و تـا این شناسایی را نرساند اندیشه‌اش آرامی نخواهد یافت. پس چگونه میتواند جهان باین شگفتی‌وآراستگی رایك عمر تماشا نماید ودرپی جستجوی پدید آورندهٔ آن نباشد ؟ !

کسانیکه بر آفریدگار خستوان نمی‌باشند باید آنان را کور دل نامید .

***

این درماندگی و گمراهی آدمیان درزمینه آفرینش جهان‌است که اندکی از بسیار آنرا باز نمودیم . اما در زمینه آیین زندگانی‌در این باره نیز تاریخ بهترین گواهی را دارد . مردمان باستان‌را ببینید در چه حالی بوده اند. ازتوده های بیابان‌گرد بدانش می گذریم در میان توده های برجسته صد نارواییی رواج بوده . امروز باهمه پیشرفتی که جهان پیدا کرده وصدها پارلمان وانجمن ودانشکاه ومحکمه درشهرها برپا میباشد آیا میتوان دعوی رستکاری کرد ؟ ! دراین باره سخن بسی فراوانست ولی مـا در جاهای دیگری در این زمینه گفتگوی بسیار کرده‌ایم واینست که دراینجا نیازی به گفتگو نمی بینم . (۱)

(۱) دوبخش آیین و گفتارهایی که درسال یکم پیمان چاپ کرده شده دیده شود . انچه را که ما درپنجسال یاچهار سال پیش درباره اروپا گفته ایم امروز خود اروپاییان همان‌را می گویند و کسانی پیاپی گفتار ها دراین زمینه می‌نگارند .

***

مقصود ما اینست که روشن گردد آدمیان بسرخود رستکار نتوانند بود . کنون می پرسم آیا خدا نباید رهنمایانی برای رستکاری جهان برانگیزد ؟ ...

خدائیکه برای هر دردی درمان آفریده خدائیکه کودك بجهان نیامده روزی اورا در پستان مادر آماده نموده چنین خدائی جهان رادر گمراهی گزارده راهنمایان بر نمی‌انگیزد ؟ .. باور ندارم خردمندی چنین گمانی را نماید ! .

کنون ببینیم راست گوئی یك برانگیخته خدارا از کجا میتوان بدست آورد ؟ .. دراین باره سخنهای بسیار گفته‌اند و نشانها از پیغمبران یاد کرده اند . آنچه ما میدانیم یك برانگیخته خدا در زمان خود بی مانند است و خردمندان بآسانی میتوانند اورا شناخت .

کسیکه براهنمائی جهان برخاسته و از میان صدها ملیون مردم سود وزیان جهان رابهتر از دیگران می‌شناسد و از برای هیچ کسی و هیچ چیزی سخن خود را تغییر نمیدهد واز هیچ سختی رو برنمی‌تابد چنین کسی خودش دلیل خودش میباشد ونیازی بدلیل دیگری ندارد ،

روشن تر بگوئیم : برانگیختگی از خدا دروغ بردار نیست و کسیکه بچنان دروغی برخیزد در اندك زمانی پرده از روی کارش می‌افتد . هر گاه کسی بشهری درآمده بدروغ خودرا طبیب بخواند و بطبابت برخیزد آیا نه اینست در کار خود درمانده در اندك زمانی ساختگی بودن دعوایش روشن می گردد ؟ .. پس چگونه کسی برهنمائی جهان برمیخیزد ودر کار خود فرو نمی‌ماند وساختگی بودن کارش بر همه آشکار نمی گردد ؟ !

بارها کسانی چنان کرده اند و چنین رسوا شده اند . مسیلمه در زمان پیغمبر اسلام بدعوی برخاست . نخست بایستی ازو بپرسند آیا دو پیغمبر در یکجا چگونه تواند بود ؟! هر خردمندی درمی یافت که همچشمی اورا برانگیخته راهنمایش جز تقلید نمی باشد واز اینجا آیه های قرآن را که می شنید چنان می انگاشت مایه پیغمبری همان میباشد وبس واینست بتقلید قرآن آیه هامیساخت : «الفیل ماالفیل وماادریك ماالفیل له ذنب طویل وخرطوم وبیل ...» آیا ساخته کاری بالاتر ازاین چه باشد ؟!

همین رسوایی دامن گیر سیدمحمد مشعشع ودروغگویان دیگرهم گردیده که بیش ازهمه بقرآن سازی پرداخته اند وتنها همان را مایه پیغمبری و گواه راستگویی پنداشته اند . این بدتر که کسانی که از میان فارسی زبانان برخاسته اند هم آنان بعربی آیه ها بافته اند که این خود رسوایی دیگر میباشد .

کسیکه براهنمایی مردمی برخاسته باید بزبان ایشان سخن گوید و بچاره گمراهی و پراکندگی ایشان بکوشد . او را چه با سخن سازی ؟! اگر برای پیغمبری کتاب می باید کتابیست که چاره گمراهیها رادربرداشته راه رستگاری بمردم بنماید نه اینکه بسخن بازی وعبارت های بیجایی بسنده نماید !

این رفتار بدان میماند که عامی نادانی طبیبی را بیند که نبضهارا آزموده برهر بیماری نام چند درمانی را بروی کاغذی نوشته میدهد واز خامی چنین بندارد مایه طبابت همانست وبس واینست هوس طبیبی کرده محکمه ای دریك گوشه باز نماید وهربیماری که آمد نبض اورابدست گیرد و سپس نسخه ای بمانند نسخهای آن طبیب نوشته بدست او بدهد

و این نداند که چنین کاری سراپا خطاست و چه بسا که مایه نابودی بیماران باشد .

پیغمبر یا برانگیخته‌خدابرای پشتیبانی‌خردهاست که‌چون برمیخیزد ازگام نخست بجنگ پندار ها و نادانیها می پردازد و برخرد هانکانی داده آنهارا بر بیخردیها چیره وفیروز می گرداند . کسانی که‌دعوی فرستادگی خودراازخدا بااین بیخردیها آغاز می کنندچگونه میتوان ایشان را درآن دعوی راستگو دانست ؟!

دین برای رهایی مردم ازپندارهای بیجاست که سبکبار گردیده آسوده راه زندگانی را بپیمایند . پس کسانیکه‌ازگام نخست به پندار بافی برخاسته بار مردم را هرچه سنگین تر می گردانند و بیشرمانه گاهی خود را « نمودگاه خدا » (مظهر) می‌خوانند هنگامی دم از آفریدن زمین وآسمان می‌زنند چنین بدنهادانی دشمن خدا میباشند نه فرستادگان او .

دوباره می گوییم : فرستادگی ازخدا دروغ بردار نیست و در اینجاست که باید گفت : « دلیل آفتاب هم خود آفتاب میباشد » .

کسروی

چند سخن گرانبها

کسانی در راه بازجستن راز آفرینش ، هوش وخرد را باخته ومغز خود را گداخته میسازند دراین‌بیابان بیکران ، راه بازگشت‌را درنیافته سرگشته و گمراه میشوند . این‌شگفت‌تر که نابیدائی راز گیتی را دستاویز رندی‌وبی‌باکی خود ساخته عنوان خراباتیگری را پیش می کشند ! چنانکه یکی میگوید :

چون نیست حقیقت و یقین اندر دست   نتوان بامید شك ، همه عمر نشست

هان ، تا ننهیم جام می ، از کف دست   در بیخبری مرد ، چه هشیار ، چه مست

همو یادیگری می گوید :

می ، نوش ، ندانی ز کجا آمدهٔ   خوش باش ، ندانی بکجا خواهی رفت (۱)

اینك بیتی چند درپاسخ آن کسان سروده می‌شود :

ای که پا بنهاده در صحرای وهم ،   از برای فهم اسرار ازل ، . .

میکنی دعوی حل مشکلات   ازحضیض خاك تااوج زحل ! (۲)

بار ها گفتند مردان خدا   کاین گره ، باوهم نتوان کرد حل

غره بر خود گشته نشنیدی سخن   جز بنفس خویش ، ننهادی محل

یا در این بیدا نهادی ، لاجرم   اوفتادی همچنان اندر وحل

مغز خودرا چون دراین ره باختی   باز گشتن را ندانستی محل

پس بپمودی رهٔ میخانه را   مست از اوهام و مخمور امل ؟

ساغر می را بر آوردی بچنك ،   چنك و نی را بر گرفتی در بغل

دست شستی یکسر ازدین و خرد ،   بازدی یکباره برعلم و عمل ؟

تانمانی اندر آن صحرا ، وحید :   بر فشاندی دانهٔ مکر و حیل

یاوه هائی را بهم بر بافتی   تارسانی کاخ تقوی را خلل

با نواخوانی ، زره بر تافتی   رهروان را ، همچو آن غول دغل

شاخ حکمت ، گرچنین بار آورد :   جهل ، میباشد براو ، نعم البدل

ورنه ناپیدائی راز جهان ،   یا نبردن ره ، به اسرارازل :

بر خراباتی شدن نبود دلیل ،   زین سخن ، این نکته باشد ، ماحصل

تبریز — **صدیقی نخجوانی**

---

(۱) این شعر هارا بنام خیام شهرت داده اند ولی ازو نیست

(۲) از جرم حضیض تااوج زحل   کردم همه مشکلات گردون را حل

پیکار دین و دانش !!

از اواسط سده (۱) نوزدهم تا کنون عنوانی که در پیرامون آن میخواهیم گفتگو کنیم در نگارشهای اروپائی و امریکائی بسیار آمده و با اینکه این پیکار (چنانکه در پائین روشن خواهد شد) پاک دروغ است و هیچگونه بنیادی جز پندار ندارد برخی از بلهوسان در پیرامون آن هیاهوها برانگیخته داستانها ساخته و پرداخته اند !

دامن زنان این معرکه چنان پنداشته اند که ازروز پیدایش فلسفه میان دین و دانش پیکاری جاویدان برپاست چیزیکه هست گاهی آتش این جنگ زبانه زده و شراره های بس هولناکی از آن برتافته است ، روزگاری بعلت پاره عوامل تاریخی موقتاً بصورت متارکه در آمده و نایره آن بخاموشی گرائیده است . هم میگویند : در این کشاکش گاهی پهلوان دین برحریف غالب می آمد. زمانی دلاور دانش هماورد خودرا ازمیدان مبارزه بیرون میراند. گاهی آن فیروز و هنگامی این چیره در می آمد تا بالاخره درانجامین معرکه (چنانکه این پندار بافان پنداشته واین پیکار دروغین را بصورت یك داستان تاریخی درآورده اند) کار کشمکش این دوحریف که ازحیث زورآوری پای کمی از یکدیگر نداشتند یکسره گشت ، و بنتیجه قطعی رسید ، باین طریق که ظهور لامارک فرانسوی و چارلزداروین انگلیسی و ثبوت نظریه تطور بوسیله این دونفر چنان پهلوان دانش را نیرومند ساخت که توانست حریف خود را طوری بر زمین زند که دیگر قدرت سر برداشتن نداشته باشد . .

(۱) سده باصده بمعنای دوره صدساله در فارسی بسیار معروف بوده کلمه قرن عربی سپس شهرت یافته .

میگویند نظریه تطور ابزار جنك بس مهیبی بود که تاثیر ان در نبرد دین و دانش از تاثیر کازهای خفه کن و توپهای دور زن در جنك جهانگیر بمراتب بیشتر گردید

آری میگویند نظریه تطور بود که توانست کاخ دین را سرنگون وخرد آدمی را از آن زنجیر گرانی که سالهای سال بگردن داشت آزاد سازد !

این بود تاریخچه پیکار دین و دانش ـ اکنون باید دید موضوع این نبرد که همه روزه در جرائد ومجلات غرب باتعبیرات گوناگون وبا آب و تاب هرچه تمام تر در پیرامون آن خامه رانی می شود تا کجا صحت داشته وارزش واقعی این گفتارها تاچه اندازه است. نیز باید دید که در اثر پندار بافیهای این نویسندگان که هوش و خرد را زیر پا گذارده و حقیقت آدمیگری را ازدست هشته اند چه انبوهی ازآدمیان بویژه ساده لوحان زود باور و جوانان نا آزموده ازجاده مردمی بیرون افتاده خوی ددی پیش گرفته اند ! و چه گزندهای جبران نا پذیری به بنیاد آسایش آدمیان وارد آمده است !

هر کس اندکی هوش وخرد داشته باشد در کمال روشنی خواهددید وخستوان خواهدشد که دامن زنان این آتش یا بعبارت بهتر جعل کنندگان داستان پیکار دین و دانش درفهم راز آفرینش سر کلافه را گم کرده و پیروان کاسه از آش گرمترشان باستناد سخنان آنان که از خانه جولاهکان (۱) هم سست تراست پاک خویشتن را گم کرده و ازهول حلیم در دیك افتاده اند . من وقتی میخوانم که در اروپا و امریکا برای

(۱) جولاهك بمعنی عنکبوت است

رواج کردن بیدینی میان توده انجمنها میسازند و پولهای گزاف خرج میکنند بی اختیار بردانش و هوش این کسان میخندم !

بزرگترین حربه که این فرومایگان در گفتگوهای خود همیشه بدان دست می یازند چنانکه دربالا گفته ایم نظریه تطور میباشد که برخی از فلاسفه قدیم یونان مانند تالیس وانکسیمندر و هراقلطیس نیز ولو بطور مبهم آنرا دریافته و گفتگوهائی در این باره کرده بودند اما روشن شدن واثبات آن بتوسط داروین انجام گرفته است.

مانیز در این گفتار برای اینکه تادر خانه دروغگو رفته باشیم این نظریه را ثابت وقطعی میانگاریم منتها میخواهیم روشن کنیم که آیا تسلیم باین نظریه حقیقة مردم را به بی‌دینی خواهد کشانید ؟ . . . بهمین ملاحظه نخست بروشن کردن معنای تطور پرداخته میگوئیم :

داروین و پیروان او میگویند همه اشکال‌جانداران‌وزندگان از کوچکترین حیوانات یکدلی (۱) گرفته تا آدمی که کاملترین نمونه

---

(۱) مقصود از جانوران یکدلی ان حشره های کوچکیست که تن آنها تنها شکم است ودل وروده و گوشت و استخوان ورك و پی ومانند اینها را ندارد واینست می توان آنها را « شکمك » نامید . بگفته داروین نخستین جاندارانی که برروی زمین پیدا شده این شکمکها بوده وجانوران دیگر کم کم از آنها پدیدآمده‌اند اینست بنیاد فلسفه تطوریا « گوناگونی »میگویند آدمی نیز از میمون پدید آمده واینست که میانه این‌دو شباهت بسیاری پیداست . ولی از انجا که میانه میمون وآدمی باهمه مانندگی بهمدیگر فاصله بسیار است و این از روی خود آن فلسفه نیز باور نکردنیست که از میمون بیکبار آدمی پدید آید اینست می گویند درمیانه یك دسته جانداران ازمیمون برتر و از آدمی پایین‌تر بوده اند که نابود شده اند و کسی از ایشان بازنمانده وآدمی از ایشان پدید آمده واینست که آن جانداران نیمه آدمی و نیمه میمون را

جانداران میباشد از صورتهای بدئی وساده تری بوجود آمده یعنی متدرجاًو در ظرف ملیونها سال بواسطه عوامل محیطی وحاجات زندگی تغییر شکل داده وبصورت امروزه درآمده اند . برای نشان این سیر تکاملی زندگان هریك از لامارك و داروین گفتگو های بس درازی دارند وبمسا بعقیده طرفداران نشان تاریخ نشو وارتقاءرا چنانکه می باید روشن ساخته اند .

نگارنده بااینکه دراین گفتار نمیخواهد داخل این بحث شود و نظریه تطور را مسلم گرفته است باز برای اینکه اندازه بلهوسی و گزافگوئی هواداران نظریه تطوررا بنمایاند دلیلهائی راکه داروین برای اثبات نظریه خود در کتاب اصل الانواع آورده در کمال اختصار یاد میکند تا خوانندگان بیمان که عادت دارند بهر گفتهٔ بادیده ژرف بینی و هوشمندی بنگرند ازاندازه سبکسری آنان آگاه شده بدانند که پیدایش این نظریه گذشته ازاینکه هیچگونه خللی به بنیاد دین وارد

« حلقه کم شده » نام میدهند . هم می گویند درجاوه یادرجای دیگری کله و و استخوانهایی از انگونه جانداران پیدا کرده اند .

همین‌جا یکی‌از لغزشگاه وپیروان داروین می‌باشد . زیرا دوری آدمی از میمون چندان فزونست که باصد حلقه نیز بهم نمی‌توانند پیوست . آدمی دارای روان وخرد است که هیچ جاندار دیگری ندارد . خود داروین دراینجا دست خدای آفریدگار را دخالت می دهد ولی شاگردان او که چندان تند میدویدند که زیر پای خود را هم نمیدیدند دست بدامن حلقه های گمشدهٔ پنداری زده اند وچون گاهی برای پیشرفت سخن خود دروغبافی نیز میکردند از اینجا سخت وسوا می‌باشند وچه‌بسا که داستان جاوه ونیاندرتال دروغی بیش نباشد ویا گزافی هایی درباره آن بکار برده باشند . **(پیمان)**

نیاورده اهمیت دستگاه آفرینش را که خود در نظر هوشمندان یگانه راه خداشناسی است هرچه بیشتر کرده است

اینك دلیلهای نظریه تطور :

۱ ـ زمین شناسی ـ پیشرفت این دانش و کشف بقایای حیوانات و نباتاتی که از سالهای سال درطبقات زمین بصورت سنك درآمده یکی از اسناد مهم تطور میباشد زیرا زمین شناسان میگویند در طبقات زمین که تشکیل هر کدام مربوط بعصر معینی است آثار حیوانات و نباتات مخصوصی دیده میشود که در آن عصر مخصوص زندگی کرده اند واگر این آثار را از پائین ببالا مورد مطالعه قرار دهیم سلسله تطور جانوران وزندگان را در آنها بانهایت وضوح خواهیم دید باین طریق که از حیوانات و نباتات پست آغاز شده بعالی و کامل آنها ختم میشود .

۲ ـ تغییرات جنین ـ جنین آدمی از هنگامی که تخمچه است تازمانی که کامل وزائیده گردد در ساختمان او تغییرات بسیاری روی میدهد دانشمندان این حالات مختلف را بر ساختمان بدنی حیوانات گوناگون تطبیق میکنند .

فی المثل هنگامی جنین بشکل ماهی و دارای دم است . زمانی پوشیده از مو میباشد . قلب وی روزگاری مانند ماهیان دارای دو حفره وسپس چون خزندگان سه حفره پس از آن چون پستانداران دارای چهار حفره خواهد شد ، از دیگر سوی تاماه چهارم هیچگونه فرقی باجنین میمون ندارد .

۳ ـ اندامهای بیهوده ـ چنانکه علماء وظائف الاعضاء میگویند درتن آدمی بیش از صدعضو وجود دارد که امروزه دارای فائده نمیباشد

اینها بقایای اعضائی است که درانسان دیرین یعنی پیش‌از وصول بحد کمال دارای فائده‌بوده است همین اعضا درحیوانات موجود وهر یك دارای عملی هستند .

٤ ـ ماندگی در ساختمان ـ میان ساختمان همه جانداران ماندگی شگفتی بر قرار است که علماء فن آنرا دلیل اشتقاق و برآمدن حیوانات از یکدیگر میگیرند .

٥ ـ ایجاد انواع تازه ـ آدمی میتواند بوسیله پرورش وانتخاب اصلح انواع‌جدیدی‌درحیوانات ونباتات ایجادنماید کهازنیای خود کاملا ممتاز باشند مانند چندین فصیله در خانواده سك و خانواده کبوتر .

٦ ـ کشف حلقه های گم شده ـ درحدس ارتقاء انسان ازمیمون درتاریخ تطور علی‌رغم مشابهت ظاهری این دونوع ما بواسطه وجود پاره اختلافات اشکالی وجود داشت . همین اختلاف نشان میداد که باید نوعی دراین میانه موجود بوده که اکنون اثری ازآن برروی زمین نیست پیدا شدن مرد نیاندرتال در سال ۱۸٥٦ و مرد جاوه در ۱۸۹۱ که‌ازحیث ساختمان بدن حدفاصل‌میانه‌آدمی ومیمون بوده‌اند دشواری را برطرف ساخته آشکار کرد که حدس دانشمندان در گم شدن حلقهٔ درمیانه این دونوع صائب میباشد .

اینها مهمترین دلیلهای نظریه تطور است اکنون برای اینکه دربحث خود زودتر به‌نتیجه برسیم از مردمی که این موضوع را بهانه بی دینی خود ساخته اند میپرسیم :

اگر در طبقات پوست زمین آثار حیوانات و نباتات متحجره درست مطابق سلسله که برای تاریخ تطوراليات تصور کرده اند وجود

داشته باشد آیا دریافت چنین معنائی از قیمت دین و اساس خدا شناسی می کاهد ؟ !

اگر تغییرات جنین در رحم با حالات تکاملی حیوانات تطبیق شود آیااین مسئله مستلزم انکار وجود خداست ؟!

اگر عضوهای زائدی دربدن آدمی باشد باید معنای آدمیگری را کنار گذاشت ؟

آیا ایجاد انواع جدید در حیوانات یا تسلسل انسان از میمون مارا الزام میکند که بتمام حقایق معنوی وروحانی پشت پا بزنیم ودستگاه گیتی را با ان آنهمه دقتی که در ساختمان هر یك از ذرات آن بکار رفته بیروح وبی معنا ویك دستگاه میکانیکی صرف پنداریم ؟!

افسوس که بیشتر مردم بنا بگفته پیمان هوش و خرد را زیر پا گذاشته دل را از دریافت حقایق باز داشته اند .

نظریه تطور بجای خود ، اگر نظریه سدیمی لاپلاس یا فرض انیشتاین در خصوص کرویت فضا و بعد چهارم ثابت و روشن شود کوچکترین خدشهٔ بمبدأ خدا شناسی وارد نخواهد شد .

زیرا ثبوت این مطالب از این حیث با ثبوت قضیه تالی در هندسه یاقانون لاوازیه درشیمی هیچ فرقی ندارد ، اگر ثبوت این قبیل حقایق در دیگر دانشها مارا ملزم به بیدینی بنماید ثبوت نظریه تطور نیز مستلزم این نتیجه خواهد بود . انگاه منهم بانیتچه آلمانی دراین مساله هم‌عقیده خواهم شد که دین ناشی از غریزهٔ ترسی بوده ومقدار ایمان هر کس باضعف اراده او نسبت معکوس خواهد داشت .

من دراین گفتار بروشن ساختن معنای دین نپرداختم زیرا این

موضوع در پیمان‌نه در یکجا بزبانی هرچه ساده‌تر آمده است ، ومقصد ما از مفهوم کلمه دین درهمه جای این گفتار همان معنا میباشد .

آری اگر دین‌راعبارت از پندار های کشیشان و خونخوارگی های آنان‌درقرون‌وسطی که‌تاریخ‌اروپارا ننگین کرده‌یاعقاید زردشتیان نسبت بمهر و ناهید و شهریور یاخرافات یهود درخصوص خلقت عالم یا بدعت های دینی که امروز میانه مسلمانان نیز پراکنده شده است بدانیم ، یاآن رسوم‌زشتی‌راکه تاچندی پیش درایران وا کنون نیز در بسیاری ازممالك اسلامی‌بنام عبادت متداول میباشد وشیخان گمراه اقامه این رسوم ننگین را تعظیم شعایرالله میخوانند‌دین بشماریم‌نگارنده نیز موافقت دارد که داستان نبرد دین و دانش حقیقت دارد و پهلوان دین در آخرین معرکه چنان شکست خورده و با کمال رسوائی از میدان حریف گریخته است که دیگر درهیچ گوشه هم‌روی نخواهد نمود .

اعتقاد بوجود خدای دانا وتوانا ازبدیهیات واستدلال در این‌باره درنظر هرروشندلی نشانه گمراهی‌است استدلال‌دراین باره پای‌چوبینی است که گذشته از اینکه آدمی را بجائی نخواهد رسانید جز گم کردن سر کلافه فکر سودی نخواهد داد ، همینقدر در گفته های فیلسوفان بنگرید تامرا دراین ادعا تصدیق کنید.

همین فیلسوفان می گویند علی‌رغم اینکه علم با براهین معمولی خود ازاثبات وجود خدا عاجزاست خرد آدمی مجبور بتصدیق وجود خدا است وا گروجود خدا رامسلم نگیریم انتظام‌مجموعه قوای‌عقلانی ازمیان رفته بسر گردانی شگفتی دچار خواهیم گردید - آیا معنای‌این عبارات جز بدیهی بودن وجود خدا چیز دیگری است ؟ .

اما اینان چون خودرادر کوچه بن بست گرفتارمی بینندوازطرفی نمیتوانند دست ازسرسام‌بافی بردارند وجودخدارا باچندموضوع دیگر که براهین منطق از اثبات آنهـا نیز عاجز است (مانند وجود عـالم خارجی . قوه جذب و دفع غیره) همردیف کرده (فرضی ضروری) نامیده اند (برابر فرض امکانی)

این قبیل سرسامها بعقیده نگارنده دست وپـا زدن در گرفتاری است وگرنه عقل سلیم حکم میکند که وجود خدا بدیهی و تنها تفکر در افاق و انفس وفهم راز آفرینش راه این دریافت را هرچـه بهتر روشن میکند .

بلی دانشهای تازه بهم چشمیهای خدایان یونان خاتمه داده و قله المپیا را از شر وجود آنها فارغ ساخته است همچنین راه دخالت نیمهٔ خدایان زردشتی وسقاخانه‌ها وامامزاده‌های خودمانی وبخت گشای توپ مروارید را بسته است

کوتاه سخن دین چنانکه در پیمان نموده شده دریافت آدمـی است وبادانش هیچگونه نبردی نداشته درآینده هم نخواهد داشت بنابر این داستان نبرد دانش ودین واینهمه هیاهو های بیجا ازدم دروغ وپاک بی بنیاد میباشد . بوشهر ۸ر۱۲ر۱۴

س م . ع امام شوشتری

پیمان : ما وعده داده‌ایم که امسال‌را گفتـگو از فلسفهٔ داروین نموده اندازه ارزش آن‌را باز نماییم ونیز روشن گردانیم که گفته‌های داروین و پیروان او اگرهم راست باشد زیانی بادین ندارد بلکه‌زیان آن بر پندار هـای بیخردانه ایست که بنـام دین رواج پیدا کرده ..

کنون خرسندیم که آقای امامی این در را باز کردند و نخستین گفتار را ایشان نگارش دادند . اگر دیگران نیز از خوانندگان پیمان نگارشهای داروین و پیروان او را خوانده‌اند و بخواهند چیزی در آن باره بنویسند در پیمان چاپ خواهیم کرد ولی بساید بازبان ساده وروشن بنگارند .

کوتاه سخن دراین باره اینست که داروین و پیروان او گفتگو از کارخانه میدارند و دین در پی خداوند کارخانه است . از اینجا دین را برخوردی با فلسفه واروین نیست . چیزیکه هست بسیاری از گفته های این فیلسوف انگلیزی و پیروان او نیز پندار است و پایه‌ای از خرد ندارد واز انسوی هیاهویی که در جهان بنام این فلسفه افتاده و هزاران کسان تنها ازشنیدن نام آن کوس بیدینی می‌زنند این شهرت هم بی اندازه گزافه آمیز است که باید بچاره آن نیز کوشید .

خرده گیری و پاسخ آن

نا کرده گنه ، در اینجهان کیست ؟ بگو

وانکس که گنه نکرد ، چون زیست ؟ بگو .

من ، بد کنم و تو ، بد مکافات دهی ،

پس فرق میان من و تو ، چیست ؟ بگو .

پاسخ :

ناکاشته چیده در جهان ، کیست ؟ بگو ،

بی‌جرم ، چرا نمیتوان زیست ؟ بگو ،

گر نیك دهد خدا ، مکافات بدی

پس فرق ، میان نیك و بد ، چیست ؟ بگو

صدیقی

درپیرامون اصول

درشماره اول و دوم سال سوم ذکری از فلسفه و شارهٔ ازاصول گردیده بود باعث شدکه اینجانب نیز چند سطری بنگارم چون در چندین سال قبل خیال داشتم مقالهٔ دراین باب نوشته و به برخی از جرائد ومجلات بفرستم نظر بعدم اقتضا ونبودن مجلهٔ مناسب اقدام نشد نگارنده از اشخاصی بودم که از عنفوان جوانی و تحصیل نظر بذوق فطاری از علم اصول مشمئز وآنرا بی نتیجه وتضییع عمر میدانستم مخصوصاً بااین سبکی که متأخرین احداث کرده بودند چنانچه ذکر شده علم اصول سابقاً خیلی مختصر و تا زمان شیخ بهائی در حدود کتاب زبده بود و خود شیخ هم کتاب زبده را دراصول تصنیف نموده که چندورقی بیش نیست حال میخواهیم بدانیم تا آنزمان اینهمه علماء و مجتهدین بزرگ که اصولشان باین اندازه بوده عالم و مجتهد نبودند این حرف را که بالاتفاق نمیشود زدچه آنان اعلم علماء وافقه‌فقهاء بوده اند ازقبیل‌شیخ کلینی و صدوق ومفید وطوسی و محقق وعلامه وشهید اول و غیرهم پس معلوم میشود اینها چیز زائدی است نمیدانم چه باعث شد دربین متاخرین که فرع زیاده بر اصل شد ذی‌المقدمه را رها نموده بمقدمه پرداختند علم فقه را کنار گذارده دنبال اصول افتادند کتب قطوردر این علم ترتیب داده بلکه برخی از آنان باین اندازه‌هم اکتفا نکرده درهر مبحثی از آن از قبیل مباحث الفاظ واصل برائت وحجیت ظن و استصحاب وغیره کتب قطور پرداختند وخود ومحصلین ومردم را در زحمت انداختند عجب انکه چنان باین علم مشغول شدند که ازفقه بکلی

دورماندند مثلا کسی که بیست سال دراصول زحمت می کشیدا گریك مسئله از ارث یادیات و غیره ازاو سؤال میشد مستحضر نبود وباید یا مراجعه بـه کتب نماید یا برخلاف ماانزل‌الله بقواعد اصولی جواب مسئله را بدهد مثلا اگر از بعضی از آنان ازتفسیر یك آیه ازقرآن و شان نزول آن سؤال میشد عاجز بود در صورتیکه سی‌سال دنبال اصول رفته‌بود علوم اصلیه شرعیه ازبین رفته وقواعد صول وقیاس واستحسان وغیره جای گزین آن شده عجب‌تر آنکه باورود اخبارزیاد ازپیشوایان دین درمذمت عمل به قیاس وظن و استحسان لباس دیگری باین الفاظ پوشانیده و آنهارا قواعد ومناط عمل قرار دادند.شنیده شده بعضی از آنان دریك مبحث اصول از قبیل اینکه مقدمه واجب واجب است یا نه یا اجتماع امر ونهی ویا امربشئی مقتضی نهی ازضداست یانیست یکسال ودوسال درس خارج گفته . دربرخی از کتب دیده شده ملامیرزای شیروانی که یکی ازاصولیین است روزی در مدرسه باجمعی از طلاب کنار حوض آب نشسته بود چندین دلیل اصولی و فلسفی آورد که این حوض باید آب نداشته باشد و خالی است بطوریکه اسباب شبهۀ حاضرین شد سپس خود او دست زیرآب برده و کفی آب برداشت و گفت این در اثبات تمام ادلۀ من کافی است در حقیقت این علم مخلوطی بود ازفلسفه ومنطق واوهام دیگر امید است دراین عصر دیگر طلاب علوم دینیه عمر خودرا صرف این حرفها ننموده و وقت خودرا صرف علوم شرعیه اصلیه ازفقه وحدیث وتفسیر بنمایند .

محمد حسین ناصر قمی

گواهی دیگران

این در را از روی پیشنهاد آقای سلطان زاده باز کرده ایم ومقصود از آن چاپ کردن گفتار هاییست که از روزنامهای اروپا برداشته در روزنامهای فارسی چاپ می کنند ومضمون آنها مطالب هاییست که ما از چند سال پیش گفته و نوشته ایم .

کار دستی و ماشینی

ترقی بشری موضوع و مسئله ایست بس درهم ودارای چندین وجهه میباشد و اگر بدقت در تمام این وجوه و جوانب بنگریم معتقد می شویم که در آن مکانی بس عظیم و جایگاهی بس رفیع رابباید به موضوع ترقی اقتصادی اختصاص داد

در قرن هیجدهم و نیمه اول قرن نوزدهم محصولات و امتعه عالم چه از حیث کمیت و چه از حیث تنوع و بالاخره چه از لحاظ ماهیت ترقیات عظیم و بی نظیری نموده اند همچنین در قسمت ایجاد موسساتی که برای رفع حوائج بشر حوائجی که امروزه بطوری ضروری و از واجبات حیات بشری گردیده اند که بهیچوجه نتوان از آنان چشم پوشیده وواضح است که نسلهای قبلی بهیچوجه تصور آن را نیز نمی نمودند توسعه و پیشرفت زیادی پدیدار گردیده است

موضوع تجارت در سنوات اخیر بقدری جلب توجه نموده و حواس بشر را بخود جذب نموده است که می توان با اطمینان کامل اظهار داشت ترقیاتی که در ۵۰ سال اخیر در قسمتهای تجارتی حاصل شده بسی بیشتر از آن است که در مدت هزاران سال ایجاد گردیده است

با یك مطالعهٔ نظری وحتی سطحی ممکنست اطمینان حاصل نمود که در این مدت نه در وجود بشری و نه در هوش و فکرت او تغییراتی پدیدار نگشته است بلکه فقط و فقط هوش بشر بکار افتاده و بشر راه پیدایش انرژیهای جدیده را یافته و با ساختن ماشینهای جدید بدین مدارج

عظیم از ترقی و تمدن رسیده است . بنا بر این دورهٔ ترقیات بشر عبارت از همان دورهٔ ترقیات میکانیکی بوده و می توان اظهار داشت که ترقی بشر ترقی مکانیک است واحدی نخواهد توانست منکرشود زیرا مکانیك ایجاد ماشینی نموده و از ماشین ترقی پدیدار گردیده است .

در مباحثات معمولی نیزاین دو امر (ماشینیسم ومکانیك) را کاملاقرین و شبیه دانسته و بطوری شده است که امروزه ترقی اقتصادی (جزبا) ماشینیسم محال بوده و ترقی هر ملتی را بسته بتعداد ماشینهای او می دانند . .

ولی امروزه مسئلـه بیکاری در قسمت ثانی عقیدهٔ فوق خلل و شك وارد آورده‌است . ماشین که سابقا نجات دهنده وهادی بنی نوع بشر محسوب میگردید امروزه از وجههٔ اولیهٔ خود افتاده و تا حدی مضر بحال او تشخیص داده می شود . و واضح است که اگر مسئاه بیکاری و بحران عمومی که در نتیجه آن ایجاد گردیده ادامه یابد موضوع و مسئله ماشینیسم منظره و صورت دیگری را بخود خواهد گرفت

ماشینیسم ممکنست در آن واحد کمکی بدست و قوهٔ عضلاتی بازو نموده ویا اصلا جانشین آن گرددمنظور وپروژهٔ اصلی ساختمان پاره ماشینها قوی نمودن عامل کار و ظرافت و دقت در آن می باشد ولی پارهٔ دیگر را برعکس منظور رقابت با دست انسانی است وهمان کار هائی را که دست انجام می دهد منتها باسرعت بیشتری انجام میدهند

قبل‌از دخول در موضوع ماشینیسم باید بین دوتیپ فوق‌الذکروجه‌تمایز واختلافی قائل شده پارهٔ از ماشینها برای انجام‌کار های مشکل وعظیم صنعتی وخلاصه تقویت بازوی عمله بکار می‌روند در حالی که پاره دیگر برای مسابقه و رقابت بااو درست شده اند — نوع اول این ماشینها در مؤسسات عظیم صنعتی برای‌کار های بزرك بکار رفته و نوع ثانی را که جزو فرعیات بشمار میرود می‌توان درمواقع قلت تعداد عمله بکار برد .

دخول ماشینیسم درشرق نزدیك دارای وضعیتی خاص بوده و باید در آن اندکی بحث نمود .

واضح است که این ممالك خود سازندهٔ ماشین نبوده ونمایندگان کمپانیها وفابریك های بزرك بتجارت آنها درممالك مذکوره مشغول میباشند و واضح است هرچه توسعه واحتیاجات پیش میرود استعمال ماشین نیز زیادتر میگردد.

میدانیم که ممالك ساحلی مدیترانه در شرق نزدیك از حیث مواد اولیه فقیر بوده ومیتوان اظهارداشت ثروتی راکه در ادارهٔ ماشینهای خود بکارمیزنند بسیارکم وحقیر میباشد ولی برعکس درنقاط مذکوره قدرت دست عمله بیشتر کارکرده وجز در اموری کهاز لحاظ فنی و صنعتی اهمیتی خاص داشته وتا حدی مشکل میباشند دربقیه امور وکارها دست افراد دخالت مینماید . اینقضیه درموقع مهاجرت عمله جات ممالك شرق نزدیك بممالکی که در آن ها ماشینیسم دارای تشکیلاتی بس مفصل وعظیم است کاملا مشهود وواضح میگردد .

امروزه ماشینیسمی که در آن واحد بدست عمله کمك کرده و جای او را میگیرد برای شرق نزدیك زیاد مهم نیست ودخول آن درممالك مزبوره ممکن است ایجاد وضعیاتی نماید که مطلوب نباشد واگر دیوار هائی را که امروزه ممالك خارجه درمقابل عمله جات وکارگران شرق نزدیك کشیده اند درنظر آوریم مسائل خطیری راکه ممکن است ازاثر ماشینیسم درکشور هایمذکوره ایجاد شود حس خواهیم نمود .

تنها راهی که مفید بنظر میرسد عبارت از اینست که مسئله « تولید » را در شرق نزدیك براهی دیگر غیر از دخول ماشینیسم انجام دهند و باید حتیالمقدور سعی نموده ودست عملهرا تربیت نموده وآنانرا بکارها عادت داد

از مطبوعات خارجه

اصول

دین را باصول اگر چنین بود نیاز

وز بستن باب علم این بحث دراز

گویید که کاردین چسان بود آن روز

کاین در نه بروی اهل قرآن بد باز

هدایی

گذشته و اکنون

هرموضوعی‌را که‌ما درپیمان عنوان می کنیم بیکدسته‌ای برخورد میکند. مانیز پیش‌از نوشتن چنان برخوردرا میدانیم. ولی‌چه باید کرد ؟.. آیامیتوان ازترس رنجش این و آن از سخن خود باز ایستاد ؟!

چه بهتر که این کسان حقشناسی کنند واز ما رنجیده نگردند. این خود مردانگیست که کسی سخنی‌را که می‌شنود یا کدلانه آن‌را درترازوی حقشناسی بسنجد و چون اندازه ارزش آن‌را دریافت از پذیرفتن باز نایستد و از کینه وهوس خودرا دور دارد. واگر ایراد هایی باندیشه‌اش رسید آن را دلیرانه بازنماید وپاسخ بخواهد. اینست راه حقشناسی ومردانگی.

ولی بسا می‌بینیم کسانی نگارشهای مارا که میخوانند نه‌آن توانایی را دارند که‌از انگارها و پندار های بیپای‌خود در گذرند واز در حقشناسی درآیند ونه آن اندازه دلیرند که ایراد های خود را بنگارند همچون کسان درمانده تنها بگله و نکوهش وبدگویی بسنده می‌نمایند. اینان بیچاره اند. اینان درمانده اند! کسانی بااین سستی وناتوانی چه‌کاری ازپیش توانند برد ؟!

ما بارها می‌بینیم نامه‌هایی پراز گله وبدگویی می‌رسد ولی‌نویسنده‌اش آن دلیری‌را ندارد که نام خودرا آشکار سازد وتنها بامضای ناشناسی بسنده می‌نماید. ما پیش‌از هرکاری دلمان بحال نویسندگانی می سوزد که نه یارای نهفتن دارند ونه‌زبان گفتن وناگزیریم هیچگونه پاسخی‌باینگونه نامه‌ها ننگاریم.

ازشگفتی هاست که‌پارسال گفتاری دریکی از مجله ها با امضای‌ناشناس بزیان پیمان نگارش یافت ولی سپس دانستیم نویسنده آن یکی ازآشنایانست که هرهفته دوسه بار بادارنده پیمان روبرو می‌شود و نوازشهای گرم دوستانه آشکار می‌سازد واین مرد که بهواداری این یاوه‌گو و آن بیهوده باف دل از کینه پیمان پرداشته دراینمدت هیچگاه گله‌ای بارنجشی ازخود بیرون نداده وهرگز زبان بپرسش هم بازنکرده. آیا چنین کسی بیچاره نمیباشد !!

اینگونه رفتار جز ازسستی برنمیخیزد و ما آن‌را بر ایرانیان پسندیده نمیداریم واینست دوباره می‌گوییم کسانیکه از گفته های‌ما می‌رنجند یاحقشناسی کرده از رنجش بگذرند ویا ایراد هایی که دارند آشکار نوشته پاسخ خواهند واگر هیچیک ازاین دورا نکردند باری بخاموشی گرایند .

گفتاری را که در باره فلسفه در شماره گذشته نوشتیم بسیاری از دانشوران نه تنها آن را براست داشته اند از اینکه پیمان بچنان نگارشی برخاسته خرسندی نیز نموده اند . ولی کسانی بگره بر خاسته اند و چنین پیداست که اینان همینکه اندکی ازگفتار را خوانده و آن را درنکوهش فلسفه یافته اند از دلتنگی همه آن را خواندن نیارسته اند . مثلا چنین گله می نمایند : « شما اگر ایرادی بپاره بخشهای فلسفه داریدنباید همه فلسفه را نکوهش نمایید » با آنکه ما آشکاره نوشته‌ایم که فلسفه معنای پهناوری دارد و ماهر فلسفه را نکوهش نمی نمائیم . هم نگاشته ایم معنای نخستین فلسفه « جهان رابادیده بینائی دیدن واز هرچیزی براستین آن پرداختن » می باشد که این معنا بسیار نیکوست

دیگری مـی نویسد : « امروز که چراغ فلسفه خاموش گردیده دیگر جای آن نبود شما بدگوئی از آن نمایید » ما نمیدانیم چه شده که چراغ فلسفه خاموش شده و آیا مقصود از این سخن چیست ؟ . . فلسفه ای که ما نکوهش می نمائیم هزار سال مایه سرگردانی مردم بوده و با آنکه بی پایگی بخش عمده آن امروز روشن گردیده هنوز هزار ها کتاب در باره آن در دست می باشد وهنوز ملیونها کسان مغز خود را فرسوده آن می دارند .

ما میخواهیم آن سخنان گزافه آمیزی که بنام فلسفه یا عرفان بافته شده که نه پایه ای از خرد دارد و نه سودی از آن در دست توان کرد و با اینهمه درسراسر شرق رواج گردیده — اینسخنان از میان برداشته شود و بیش از این مایه گرفتاری مردم نباشد . ما را چـه چراغ فلسفه خاموش گردیده یانگردیده .

هم دیگری میگوید : « شما تافلسفه یونان را از آغاز تاانجام نخوانیدو

و در نیابید چگونه میتوانید خرده بران گیرید ؟ .. » این خود نمونه ایست که برادران ما از بس هوای فلسفه را درسر دارند از شنیدن گفته های ما خود را باخته بایراد های دور ازخرد نیز می‌پردازند . آیا این راست است که ما تا کتابی‌را از آغاز تاانجام نخوانیم نکوهش بران نخواهیم توانست ؟ . . مثلا اگر کسی سه‌جلد کتاب سه‌تفنگداررا تـا بپایانش نرساند خرده بر آن نمیتواند گرفت ؟ ! یااگر کسی سراسر رمانهای اروپا رانخواند نکوهش ازرمان‌نویسی نمیتواند نمود ؟ !

نکوهش هایی که ما از بت پرستی داریم آیا بت پرستی‌را تابکنه آن آزموده و کتابهای بت پرستی را سراسر خوانده وشنیده‌ایم ؟ ! خرده گیر ما که بر کشیشهای قرن های دیرین می‌نماییم و کشاکشهای ایشان رادرباره مسیح و سرشت‌خدایی آن باتلخ ترین زبانی ملامت میکنیم آیا همه کتابهای کلیسا را در این زمینه از دیده گذرانیده ایم ؟ !

چه زشت است که آدمی در باره سخن راست به پیکار برخیزد و از ناگزیری بیکرشته ایراد های سست وخنکی دست بیازد . چه بسیار چیزهایی که ما نزدیکش نرفته ایم وبا اینهمه زیان آنرا میشناسیم و زبان از نکوهش آن باز نمیداریم ! درباره فلسفه نیز ما همینکه می بینیم فیلسوفان یونان بنیاد گفتگو را بر گمان و انگار نهاده اند و در زمینه هایی که راهی بآنها باز نبوده بسخن رانی پرداخته واز روی گزافه سخنان دور ودرازی بیرون ریخته‌اند ازهمین‌جا پی‌بخطای ایشان برده به‌نکوهش میپردازیم و هرگز نیازی بخواندن همه فلسفه یونان نداریم .

این سخن بسیار نا بجاست که بهر چیزی‌که ما ایراد میگیریم و عیب‌های آن را می شمریم چنین میگویند :

« همه آن که بد نیست شما اگر ایرادی بپاره قسمت های آن دارید نبایدهمه اش‌را نکوهش نمائید » یا میگویند : « گفته های شما درست است ولی باید نیك را از بد جدا کرد » . میگوئیم : شما اگر یارای آنرا داشتید که‌نیك ازبدباز شناسید چرا تا کنون این کار را نکرده‌اید ؟ ! چرا نیك ها را از بد ها جدا نساخته اید ؟ ! هر چیزی‌را تاما ایراد نگرفته ایم

باسمان بر میدارید و لاف وگزاف از اندازه بیرون می سازید و چون ما ایرادگرفتیم آنزمان هم از تنگی حوصلهٔ وسستی خرد نمی توانید بیکبار از عقیدهٔ خود برگردید ودست بدامن این عذرها می‌زنید. بیماررا چه که درکار پزشك دخالت نماید ؟ ..

چیزیکه نیك را باید توام دارد باید سراسر آن را بددانست و دور انداخت . نیك آن می باشد که همهٔ آن نیك باشد وزیانی از آن نزاید. شما هشت ونه سال درس فلسفه میگویید وپندار های کهنه دوهزار ساله راکه بگفته خودتان نیك را باید توأم دارد در مغز جوانان بدبخت جایگیر میسازید دیگر کی مجال خواهد بود تا نیك از بد جدا کرده شود ؟ ! آیا هشت سال دیگر هم دراین راه صرف خواهد شد ؟ ! .

همیشه این سخن را بروی ما میکشند : « پیمان تند میرود » میگوییم : « ما تند نمیرویم . شما کند می آیید و نمیتوانید بما برسید . ما هیچگونه پای بندی نداریم وراه‌را بآسانی می‌پیماییم وپیش میرویم ولی شما پای بندها دارید و از راه باز میمانید . آن پای بند هارراً پاره نموده وخرد را راهنمای خود ساخته راه بپیمایید . آنزمان باما همگام خواهید بود . کسیکه فریفته نام ارسطوست اورا باما همراهی نخواهد بود » .

این شگفت‌تر که یکی نامه نوشته چنین میگوید : « زمانهای گذشته دیگر نخواهد برگشت . بزرگانیکه درآن زمانها بودند کسی امثال ایشان رانخواهد دید . کو مثل آخوند ملا صدرا کو مانند لاهیجی ... ؟ ! » این جمله نمونه ای از گفته های نامه نگار است واز این یك نمونه میتوان دانست که چه دلیلهایی را دربرابر گفته های ما دارد .

این گرفتاری دامنگیر بسیار کسانست که همیشه زمان های گذشته را بهتر میشمارند ومردان پیشین را برهمروزکاران خود برتری می‌نهند واین‌از انجاست که نامهای کسان‌را هرچه‌بیشتر می‌شنوند دردلهای خودجای بزرگتری برای آنان بازمیکنند . ازاینجاست کسی هرچه دیرین‌تر است نزداینان بزرگتر است .

شاید هم گاهی چنین بوده که گذشته بهتر بوده ولی در زمان ماچنین گمانی درست نمی باشد . اگرراستی را بخواهیم از هزار سال پیش شرق را زمانی بهتر از زمان ما نبوده . نپندارید سخن ناسنجیده میگوییم و یا

گفته‌های خود را در جای دیگری فراموش کرده ام . در زمانهای گذشته پاره نیکیها درمیان بوده که امروز نیست ولی رویهمرفته این‌زمان ما بیمانندمیباشد

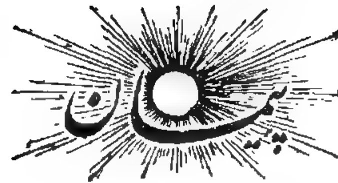
منظورم نه‌نیرومندی دولت وایمنی کشور وازمیان برخاستن خانخانی و اینگونه موضوعهاست که در برابر چشمها باشد و هر کسی آن را می داند بلکه نیکیهای دیگریست که جز از اینها می باشد . کسانی اگر تاریخ ایران را در زمان مغول و دوره های پس از آن خوانده اند میدانند گذشته از گسیختن رشته استقلال و چیرگی دشمنان خونخوار زبونی گریبانگیر خود ایرانیان گردیده و خردها وفهمها بی‌اندازه پستی داشته است . کتابهایی‌را که از آن زمانها یادگار مانده بگیرید و بخوانید تا بدانید چه ناروائیها درکار بوده و دانشمندان و پیشوایان بچه نگارشهایی برمیخاسته اند .

خواهید گفت دوره گرفتاری بوده . ماهم ازآن زمان می گذریم و از تیمور خونخوار وزمان او نیز سخن نمیرانیم وازآن زبونیها وبیهوده‌کاریها که‌روبداده چشم می‌پوشیم . آیا درزمان صفویان که دوره درخشان ایرانست خردها پست نبوده ؟ . . . اگر نبوده پس آنهمه بدعت های دینی چه بوده ؟ انهمه دروغبافیها چه علتی داشته ؟.

ازهمه‌اینها میگذریم . دیروز زمان قاجاریان چه‌بوده وآیا یادگارهایی که‌ازآن زمان بازمانده چیست ؟.. آیامردم آن زمان‌بهتر اززمان‌ما بودند ؟! آری زمانه کی مانند مردان آن دوره را خواهد دید !

مانمی‌خواهیم سخن‌را بدگویی‌از این وآن بکشانیم وگرنه نام‌چندتن ازحکیمان(!) گذشته‌را بویژه از زمان مغول ودوره قاجار دراینجا می‌آوردیم .

درخت را از میوه‌اش می‌شناسند . آیا آن بزرگان گذشته چه‌کاری را انجام داده اند ؟! آیا از صدها وهزار ها کتاب که درشعر وفلسفه واصول ومنطق واینگونه موضوعها یادگار گزارده‌اند جززیان چه‌سودی بدست‌می‌آید؟! اگر این کتابها سودی داشت بایستی شرقیان بهترین حال را داشتند و ما میدانیم که تابیست وسی سال پیش اندازه بدبختی وتیره روزی شرق چه‌بوده ؟! اگر راستی‌را بخواهیم مایه بدبختی شرق بیش ازهمه همان بزرگان بوده‌اند که خودشان شایسته هیچ کاری نبوده و مردم را نیز از شایستگی انداخته اند وامروز هم چاره جز آن نداریم که بکوشیم وساخته ها وپرداخته های آنان را از میان برداریم واین همان کار است که پیمان برآن می کوشد .



بخش آزاد

سال سوم شماره سوم

فروردین ۱۳۱۵

کافنامه

بیاد آن دوست خجسته نیکو

— ۲ —

این دفتر را نوشته بر آنسر بودم برای جناب آقای عبدالله بهرامی که کنون رادبران نشیمن دارند بفرستم تا گواهی باشد که مهربانیها ونیکیهای ایشان را فراموش نکرده ام و رشته دوستی‌را همچنان استوار دارم کنون آنرا در پیمان بچاپ میرسانم .

کسروی

بنام پاك آفریدگار

در آذری که پاره حرفها اندك تغییری پیدا کرده این حرف نیز «جیم» بوده . گویا گاف رانیز «قاف» میخوانده‌اند . وچون گفتیم که الف نیز پیش از پسوند می آورده اند از روی همرفته آنها این نتیجه بدست می آید که در آن زبان کهن آذربایجان بجای «چك» پهلوی «جاق» بوده که سپس هم «جوق» شده واینست که درمیان آبادی های آذربایجان نامهای زاویه‌جوق مغانجوق آلماجوق ومحمودجوق وماننده های اینها راداریم .

از شگفتی ها آنکه چون یکی از معنی های معروف کاف کوچکی است چنانکه خواهیم آورد. از اینجا این کلمه «جوق» درزبان آذربایجانیان بمعنی کوچك فراوان بکار میرود و از آنجا بترکی عثمانی رسیده که آنان نیز فراوان بکار میبرند وشاید کسانی آنرا کلمه ترکی میپندارند. ولی راست چگونگی آنست که ما یاد کردیم . زیرا همان « جوق » گذشته از معنی کوچکی بمعنی های دیگر کاف نیز بکار می رود . چنانکه می گویند : « یالقزجوق می کلدك ؟ » (تنها آمدی) که دراینجا «جوق» بمعنی حال بکار رفته .

در آذربایجان « جه » نیز داریم که شکل دیگر کلمه است وآنرا نیز بمعنی های گوناگون کاف بکار میبرند . چنانکـه می گویند : یواشجه بالاجه گویجه (نرمك خردك سبزك) و مانند های اینها.

در پایان سخن باید دانست که در پاره کلمه ها پسوند بحال دیرین خود باز مانده بعبارت دیگر هنوز همان کاف باستان بکار می رود و این تاریخچه که سرودیم بر آنها اثری ننموده . چون : مردمک. مرجمک دستک میخک پشمک پولک عقربک آسمانک. نفزک مخملک تفک فشک و بسیار مانند های اینها .

بلکه چنانکه خواهیم دید در پاره معنی های پسوند ناگزیر باید خود کاف را بکار برد و از جانشینان آن کاری پیش نخواهد رفت . در برخی جاها نیز گاهی خود کاف و گاهی جانشین آنرا بکار میبرند. واین برای جدا ساختن دو معنی از یکدیگر است چنانکه در این باره شرح دیگری خواهیم سرود .

اینست انچه که از تاریخچه پسوند در دست هست وما ناگزیر بودیم در اینجا یاد آن بنمایم .

بخش دوم

معنی های پسوند

در فرهنگهای فارسی بیش از سه یا چهار معنی برای کاف یا جانشینان آن یاد نکرده اند. ولی ما خواهیم دید این پسوند از شگفتی های زبان فارسی است که معنی های بسیار (بلکه باید گفت: معنی های بیشمار) دارد و با آنکه یکحرف بیشتر نیست اگر بشماریم زبان فارسی را از داشتن چندین هزار کلمه بی نیاز گردانیده. زیرا بسیاری از کلمه های فارسی بدستیاری این پسوند معنی نوینی پیدا کرده بدینسان فارسی را از داشتن یک کلمه جداگانه بی نیاز می گرداند. نگارنده در همه زبانهایی که میشناسم مانند این کلمه را سراغ ندارم.

یکایک معنی هارا باز می نماییم:

***

معنی یکم — خردی کوچکی: شهرك تشتك خانه چاهه روزنه کوچه دریاچه دولابچه بازارچه خوانچه تیمچه و مانند های اینها.

شهرک را بمعنی شهر کوچک مولفان پیشین بسیار بکار برده اند وما نمی دانیم کلمه غلط «قصبه» باین معنی از کی پیدا شده ؟!

خان که خانه کوچک آن می باشد بمعنی سرای بزرگ معروف بوده ولی اکنون کمتر بکار میرود.

کوی بمعنی محله است که شعرا بسیار بکار برده اند و کویچه یا کوچه بمعنی محله کوچک می باشد.

تیم بمعنی کاروانسرا در فارسی باستان معروف بوده وتیمچه بمعنی کاروانسرای کوچك می باشد .

کلمه های دیگر از گزارش بی نیاز است ·

در تاریخهای رومی نام یکی از پادشاهان اشکانی رافراآتك (۱) برده می گویند معنی آن « فرهاد کوچك » می باشد . از اینجا پیداست که شکل درست نام « فراهانك » بوده وکاف در آن زمان معروف و بمعنی کوچکی بکار می رفته .

« چوبوق » یا « چبق » که امروز نام ابزار دود کشیدن است شاید کسانی آن‌را ترکی بشمارند یا اصل درست آن‌را نشناسند . ولی کلمه جز فارسی نیست و تاریخچه آن اینست که می نگاریم : کلمه « چوبك » فارسی بمعنی چوب کوچك یا چوب باریك بزبان ترکی رفته ودرانجا از روی تغییر هایی که ترکان بکلمه های فارسی میداده اند « چوبوق » گردیده که ما آن را با این شکل در فرهنگهای ترکی از جمله در « دیوان لغات الترك » محمود کاشغری می یابیم. سپس کلمه همراه ترکان بآذربایجان آمده (۲) و تا کنون باز مانده که به‌معنی شاخه نازك یا چوبدستی معروف است بویژه در زبان روستاییان که بیشتر بکار میرود . وچون در زمان صفویان عادت دود کشیدن از راه آذربایجان بایران درآمده اینست که کلمه هایرا که برای خود در بایست

(۱) Fraateces ازروی قاعده الفبای لاتین باید آن‌را «فرا آتیکیس» خواند

(۲) شاید «چوبوق» پیش از در آمدن ترکان در زبان خود بومیان نیز بوده زیرا چنانکه گفتیم در آذری نیز تغییر هایی در کلمه های فارسی می داده اند و از جمله « چوبک » بایستی در آن زبان « چوباق » یا « چوبوق » باشد . همین حال را دارد کلمه « یامبوق » .

داشته ازانجا همراه بر داشته که یکی از انها « چوبوق » و دیگری « توتون » باشد و ازاینجا « چوبوق » یا «چبق» نام آن ابزار دود کشیدن گردیده . اینست تاریخچه « چبق » . اما « توتون » یا « تتن » باید دانست این کلمه ترکی و بمعنی دود است که اکنون هم در زبان زنجانیان و پاره از روستاییان آذربایجان بهمان معنی بکار می رود و چون برگهایی که خرد کرده و در چبق ریخته و آتش می زده اند دود ازانها پدیدمی آیدازاین جهت آن‌را«توتون» یا « تتن » نام داده اند.

درست مانده « چوبوق » است کلمه « پامبوق » که در آذربایکان معروف و بمعنی پنبه است. زیرا اصل کلمه همان « پنبک » پهلویست که در فارسی امروزی « پنبه » گردیده ولی از انسوی ترکان آن را بر گرفته و « پانباق » ساخته وسپس « پامبوق » گردانیده همراه خود بآذربایجان برده اند که تاکنون در انجا باز مانده .

براین معنی کاف مثالهایی نیز ازمیان نامهای آبادیها داریم . چون: « تبریزک » که نام دیهی در آذربایکان و پیداست که مقصود از آن « تبریز کوچک » میباشد . همین حال را دارد « اردبیله » و « سیستانه » و « مغانک » و « شهرستانک » که آبادی ها در خلخال و تویسرکان و دماوند و تهران میباشد . نیز همین حال را دارد « مغانجوق » که دیهی در آذربایجان است و « جوق » بمعنی کوچکی می باشد . از اینگونه نامها فراوان است که در جای دیگری یاد کرده ایم .

یکی از روستاهای تبریز « آرونق » نوشته میشود و در زبانها آنرا « گونی » (باز بر نون وسکون یاء) می نامند . این دو کلمه سر گذشتی دارد که باید در اینجا یاد نمود : « آران » نام سر زمینی است که همسایه آذربایجان و قرنها از جهت حکمران و دیگر گزارشها همدوش او

بوده که همیشه در کتابها آران و آذربایجان در یکجا یاد کرده می شود . امروز هم انجا را « آذربایجان » قفقاز میخوانند .

آران چمنهای پهناور و چراگاههای بسیار دارد و چون باآذربایجان این تفاوت در میانست که آن یکی گرمسیر و این یکی سرد سیر است ازاینجا فرمانروایان آذربایجان همیشه آران را زمستانگاه می گرفتند و همه ساله پاییز روانه انجا می شدند . از انجا نام « آران » با « زمستانگاه » (قشلاق) یکی شده . بعبارت دیگر « آران » معنی زمستانگاه یافته که هم اکنون در آذربایجان بهر جای گرمسیری « آران » یا « آرانلوق » می گویند . همین حال ر دارد زبان ارمنی که کلمه رابمعنای آفتاب گیر و گرمسیر بکار میبرد . ازاینجا کسانی از مؤلفین ارمنی چنین پنداشته اند آران ازنخست بمعنی گرمسیر بوده و چون سرزمین آران گرمسیر است اینست با آن نام خوانده شده . ولی این پندار بیجاست وراست چگونگی آن میباشد کهمایاد کردیم . معنی نخستین کلمه «آران» راواینکه برای چه آن سرزمین را بااین نام خوانده اند درجای دیگری، شرح داده ایم . (۱)

ازسخن دور نیفتیم : آن روستای تبریز چون در دامنه کوه میشو نهاده و گرمسیر است که همیشه میوه های آنجا زودتر ازتبریز ودیگر جاها میرسد ازاین جهت آنرا «آران» کوچکی دانسته و « آرانك » نام داده اند وسپس این نام در لهجه آذری «آرونق» (۲) گردیده است

(۱) کتابی در زمینه نامهای آبادیها که چاپ نشده .

(۲) « آرونق » راکنون « ارونق » بر وزن « زرورق » میخوانند ولی بیجاست ودرست کلمه همان است که نوشته ایم . چون کلمه از چند قرن پیش اززبانها افتاده وتنها دردفترهای دولتی بازمانده اینست که آنرا غلط میخوانند .

سپس هم که ترکان باذربایجان آمده بجهت همان گرمی آرونق آنجا را بترکی «گونی» نامیده‌اند که از کلمه «گون» بمعنی آفتاب می آید ومقصود ازآن آفتاب گیر و گرمسیر میباشد .

درانجام باید دانست که بکار بردن کاف وجانشینهای آن باین معنی قیاسی است بعبارت دیگرما میتوانیم درهر کلمه‌ای آنرا آورده ومعنی کوچکی را از آن بخواهیم مثلا بگوییم : دیوارکی پدید آوردم دخترکی دیدم مرغك رابین وبسیارمانند اینها .

نیز باید دانست که دراین معنی بیشتر خود کاف بکار میرود . بااین همه جانشینان آن نیز باین معنی میآید بویژه «چا» و «جوق» . چون خانه روزنه بازارچه دیگچه مقانجوق ومانند اینها .

***

معنی دوم - بی‌ارجی : شیخك نسادانك شاعرك آخوندك مردك زنك اسبك خرك ومانند اینها .

ای بسا اسب تیز دو که بماند   خرك لنك جان بمنزل برد

ای روبهك چرانشینی بجای خویش   باشیر پنجه کردی‌ودیدی سزای خویش

این معنی نیز قیاسی است که بهر کجا ما می توانیم کاف بر کلمه افزوده ازآن معنی بی ارجی رابخواهیم . دراین معنی همیشه کاف بکار میآید. گاهی نیزدرترکی «جوق» بکار برده میشود .

***

معنی سوم - دلسوزی : طفلك بدبختك جوانك فقیرك دخترك پسرك ومانند های اینها .

پس از گریه مرد پرا کنده روز   بدو گفت کی مامك دلفروز

این معنی نیز قیاسی‌است . دراین معنی نیز تنهاخود کاف بکارمیرود .

* * *

معنی چهارم - مانندگی : ریشه دهانه گردنه گریوه لبه گوشه زبانه دندانه دماغه چشمه انگشته تنه پشته دسته ساقه پایه کفه رویه دمبه دمبك پستانك روده برگه آسمانه عقربك میخك پشمك عروسك بولك جولاهك پره چنكك چنكه مخملك لاله كمره شاخه چادره زمینه تیغه وماننده‌های این‌ها كه فراوانست.

ریشه را از اینجهت ریشه می نامند كه همچون ریش است. همین حالرا دارد مثالهای دیگر كه درهمه آنها مانندگی مقصود است.

گریوه با گردنه یكمعنی است. زیرا «گریو» درپهلوی بمعنی گردن بوده وازاینجاست كلمه «گریبان» كه دراصل «گریوبان» بوده بمعنی نگاهدارنده گردن. درفارسی كلمه «گریو» بكارنمیرود و گریوه بمعنی مجازی خود كه‌جایگاه بیمناك یا گرفتاری باشدبكار میرود. ولی بسیاری از گردنه ها در اینجا و آنجا هنوز گریوه خوانده میشود. از جمله گردنه كوچكی‌را كه میانه تبریز وسرد رود است بااین‌نام میخوانند.

دهانه و گردنه وزبانه و دماغه در علم جغرافی نیز بكار میرود ومعنی هر یكی روشن میباشد.

چشمه كه مقصود از آن جای بیرون آمدن آب میباشد از روی مانندگی كه بچشم دارد بااین نام خوانده می شود. چنانكه درعربی نیز همین مانندگی را منظور گرفته چشم و چشمه هر دو را «عین» نامیده اند.

انگشته ابزاری باشد كه برزگران باآن خرمن بباد دهند و كویله همان باشد كه درآذربایجان شانه میخوانند.

بشته بمعنی تپه بکارمیرود که چون به پشت آدمی یاچهار پایان مانندگی دارد
بااین نام خوانده میشود . باید دانست که درزبانهای اروپائی درعلم جغرافی
کلمه پلاتو Plato بکار میرود ومقصوداز آن بلندیهای بسیار بزرگی است که
بر روی کره زمین هست . از جمله بلندی که ایران سرزمین ما برروی
آن نهاده . کسانی از مؤلفان بجای این کلمه در فارسی « فلات » می
آورند که دانسته نیست آیا مقصود همان کلمه پلاتو می باشد اندک
تغییری در آن داده اند ویامقصود « فلات » کلمه عربی است . بهر حال
غلط بیجاییست . زیرا اگر مقصود « پلاتو » است تغییر برای چیست ؟
و اگر مقصود کلمه عربی است فلات در عربی بمعنی بیابان بی آب
و تهی را گویند و با معنایی که ما میخواهیم سخت نا سازگار است .
اگر ترجمه درستی برای پلاتو از فارسی بخواهیم همان کلمه پشته
است و بس که بمعنی بلندی می آید چه بزرگ و چه کوچک اینست
که باید در کتابها نیز بجای فلات این کلمه را بکار برد .

دسته بچند معنی است که هریکی را درجای خود یاد خواهیم
کرد . در اینجا مقصود دسته بمعنی گروه است که گویا مقصود از
آن مانندگی باشد . زیرا اگر می گوییم : « سپاه بر دو دسته شدند
و دسته ای اینسو و دسته ای آنسو ایستادند » از این عبارت مانندگی
بر می آید .

ساق شاید عربی باشد ولی ساقه شکل فارسی کلمه است ومقصود
از آن ساقه درخت است که بساق آدمی مانندگی دارد . چنانکه مقصود
از تنه هم تنه درخت و مانند آن می باشد واینکه کسانی این کلمه را
در آدمی یا چهار پایان نیز بکار می برند و مثلا میگویند : « فلانی

تنهٔ خود را بروی من انداخت » بیجاست بلکه باید در اینجا « تن » را بکار برد .

پایه مقصود از آن معنی بنیاد است که بپای مانندگی دارد . ولی پایه بمعنی رتبه با این مقصود سازگار نیست و من نمیدانم برای چه رتبه را پایه نامیده اند .

کف نیز حال ساق دارد که شاید عربی باشد ولی « کفه » شکل فارسی است و مقصود از آن کفه ترازوست که بکف دست مانندگی دارد .

دمبه یادنبه دم گوسفنداست که آن را دم ندانسته « مانده دم » دانسته اند .

دمبك آن چیزیست که می زنند و چون آن را بشکل دم می ساخته اند که بتوانند زیر بغل بگیرند از اینجا باین نام خوانده شده

در اینجا باید نکته‌ای را بازنمود وآن اینکه در بسیاری از این کلمه ها در یکجا کاف را نگاهداشته در یکجا « هاء » بجای آن می آورند . ازجمله در این کلمه دمبك که دمبه نیز آورده می شود . همچنین در چشمه وچشمك زرده وزردك سرخه وسرخك دسته و دستك ومانند اینها . این کاررا برای جدا کردن دومعنی ازیکدیگر کرده اند بدینسان که پسوندکه بآخر این کلمه ها آمده معنی های گونه گونه پیدا شده و برای تفاوت درمیان آن معنی ها در یکجا خود کاف را گرفته ودرجای دیگری جانشین آن را گرفته‌اند . همین حال را دارد کمانه و کمانچه و مانند این کار فراوانست .

بستانك بچند معنی می آید که در همه آنها مانندگی مقصود است .

تا اینجا همگی کلمه ها از اندامهای آدمی بود که بدستیاری پسوند بمعنی دیگر کار می رفت .

روده برخلاف آن کلمه‌هاست که پس از پیوستن پسوند نام اندام آدمی شده . روده را دردرازی پیچ وخم برود تشبیه کرده وباین نام خوانده اند

برگه بمعنی ورق است که مانندهٔ برگ درخت می باشد . برگه بمعنی نمونه نیز از این باب است . زیرا چون میخواستند نمونه ای از یك چیز نشان بدهند اندکی از آن باندازه برگ بریده نشان میدادند .

آسمانه سقف را می گویند که آسمان مانند است .

عقربك ابزار ساعت است که همچون عقرب راه میرود .

میخك را می دانیم که بمیخ می ماند .

پشمك آن شیرینی است که پشم را می ماند . در عربستان آن را شعرالبنات نامیده اند ولی از جهت رنك نام بیجاییست .

در عروسك شاید کسانی کاف را بمعنی کوچکی بگیرند ولی درست نیست . زیرا چه بسا عروسك که باندازه عروس درست شود . و آنگاه عروسك از جنس عروس نمیباشد .

پولك همین حال را دارد ومقصود از آن چیزهای پول مانندیست که زنان بارایش بکار برند .

جولاهك عنکبوت را گویند که همچون جولاه می بافد .

پرهٔ هرچیز پرمانند را گویند.

چنگك قلاب است که بچنك میماند .

چنگه بیشتردرجانوران ومرغان بکارمیرود ومقصود تشبیه بچنك آدمی است

مخملك نام دردیست مخمل وار

لاله را مانده لال دانسته اند و لال آنست که بعربی « لعل » گردانیده شده .

کمره جایی از کوه را گویند که بکمر مانندگی داشته باشد . درجای دیگری نیز بکارمیرود .

شاخه بی نیاز از گزارش است و بهر چیزیکه ازدیگری جدامیگردد می توان گفت .

چادره که بپوشاك رویی زنان گفته می شود مقصود تشبیه آن پوشاك بچادر میباشد . زیرا بدانسان که از تاریخهای باستان بر میآید ایرانیان در زمانهای دیرین زنان را در خانه نگهداشته اجازه بیرون آمدن نمیدادند و چون زنی ناگزیر از سفر میشد او را بر گردونه نشانیده چادر مانندی بگرد آن میکشیده اند که کم کم آن چادره بحال پوشاك امروزی در آمده . شاید هم کاف را بمعنی کوچکی گرفت . زیرا پوشاك بدانسان که در آن آغاز بوده چون چادر کوچکی می توانش پنداشت .

زمینه بمعنا های گوناگون بکار میرود و مقصود از آن تشبیه بزمین است .

تیغه هر دیوار یاچیزیست که درنازکی مانند تیغ باشد .

کلمه هایی نیز هست که می توان پسوند آنرا بمعنی مانندگی گرفت ولی یقین نمی توان شمرد . یکی از آنها « مردمك » است که بخش سیاه چشم را گویند . در بارهٔ آن میتوان گفت که چون همیشه عکس آدمی در آن سیاهی پدیدار است آنرا مانند مردم پنداشته و باینجهت « مردمك » نامیده اند . شاید هم بهمین جهت معنی کوچکی مقصود باشد . ولی آنچه پندار پیش راتأیید میکند اینکه درعربی که مردم را « انسان » می نامند مردمك را نیز « انسان » خوانده اند واین میرساند که مقصود مانندگیست بدانسان که درباره چشم وچشمه هردو

را « عین » نامیده اند و بیشك مقصود مانندگی میباشد . ازآنسوی در ترکی مردم دیده را « ببك » می نامند و این کلمه با « ببه » که در آن زبان بجای « نی نی » بکار میرود یکی است واین خود میرساند که مردمك را آدمی کوچك پنداشته اند و پندار دوم را تأیید میکند .

گویا در زبانهای مردم غرب نیز از انکلیسی و فرانسه و مانند آنها میانه نام مردمك ونام مردم ازجهت ریشه ارتباطی هست که اگر تحقیق شود برروشنی این گفتگو خواهد افزود .

این شگفت که مردمك که پسوند در آن بمعنی مانستن است دوباره « عدس » راباآن تشبیه نموده « مردمك » نامیده‌اند وبرای آنکه درمیانه‌تفاوت باشد دراین یکی دال راجیم ساخته « مرجمك » خوانده‌اند چه این یقین است که مرجمك ومردمك هردویك کلمه میباشدواین‌هم یقین است که نام مردمك رانخست گذارده سپس نام مرجمك رابعنوان مانندگی که درمیان مردمك‌دیده‌ودانه عدس پیداست پدید آورده‌اند چنانکه درعربی نیزاین دوچیز را مانند یکی دانسته مردمك‌را « عدسه » نیز گفته اند . اما تغییر یك حرف برای تفاوت دو نام این در فارسی مثالهای بسیار دارد از جمله اینکه کلمه مرك اصل آن « مرد » بوده زیرا ازریشه « مردن » می آید ولی برای تفاوت میانه آن کلمه با « مرد » بمعنی رجل دال آن یکی راگاف گردانیده اند .

کاف در این معنی چهارم نیز قیاسی است که ما میتوانیم در هر کجا پسوند راباآخر کلمه‌ای آورده مانندگی رامقصود بداریم . چیزی که هست رواج این معنی امروز درمیان فارسی زبانان کم است . مگر از این پس آنرا رواج دهند و بسیاری از نامهای نوینی راکه نیازمند میشوند ازاین راه پدید آورند .

***

معنی پنجم - پدید آوردن صفت ازفعل : خفته نشسته ایستاده فرستاده فرشته رشته مرده رسیده دوخته بسته شکسته وصدهابلکه هزارها مانند این.

این کلمه‌هااز گزارش بی نیاز است . فرشته ورشته را گفتیم که لهجه شمال وازفرشتن ورشتن می آید .

« بنده » که بمعنی غلام بکار میرود از « بندن » می آید که شکل دیگر بستن بوده وچون در زمانهای باستان هر که رادرجنك دستگیر می ساختند و دست بسته بخانه می آوردند بـه بندگی نـگه میداشتند از اینجا آن نام پیدا شده . اما « برده » که آن نیزبهمین معنی است بگمان ما شکل دیگر « بنده » باشد زیرا در پهلوی راء ونون بیك شکل نوشته میشود وچه بسا که درخواندن‌بههمدیگر تبدیل میبابد چنانکه‌این حال درریشه « کردن » و « میکنم » و « بکن » پیداست که پیاپی نون وراء بهم تبدیل میبابد . شکل پهلوی آن کلمه را ما میتوانیم هم « بندك » وهم « بردك » بخوانیم

« خندق » که‌ماازعربی‌میگیریم‌بدانسان که خود قاموس نویسان عربی نوشته‌اند اصل آن « کندك » فارسی وازریشه « کندن » است .

این معنی هم برای کاف قیاسی است و شاید بیشتر از هرمعنای دیگری بکار میرود ازاینجاست که‌کاف درهمه جا « ها » گردیده‌وازخود آن کمتر نشانی باز مانده .



پرسش و پاسخ

این دررا همیشه درپیمان بازخواهیم داشت که پرسشهایی که میشود پاسخداده ویا بخوانندگان و . اگزاریم پاسخ دهند .



پرسش :

یکی ازتبریز میپرسد : آن‌شعر معروف که میگوید :

می‌خوردن من حق زازل میدانست   گر می نخورم علم خدا جهل بود

راست است . زیرا یقین است هرچه ما کنیم خدا آن را از نخست دانسته است پس اگر ما نکنیم مخالف علم خدا خواهد بود . آیا شما چه پاسخی باین اشکال دارید ؟ ...

(نامه پرسنده پس ازخواندن گمشده اینست که نام اورا هم نمیدانیم . از آنسوی چون این شعر شهرت بسیار دارد و همیشه گفتگو درباره آن میشود وچه‌بسا که مایهٔ گمراهی جوانان ناآزموده باشد اینست نمیخواهیم‌پرسش را بی‌پاسخ بگزاریم وخواستاریم پرسنده تبریزی پس‌ازخواندن این چندسطر دوباره نام ونشان خودرا برای ما بنویسد)

پاسخ :

خدا که آدمیان را آفریده‌خرد برآنان بخشیده که بدستیاری آن سود اززیان باز شناسند وهرآنچه سود نداشت برگرفته واز چیزهای زیان‌آور پرهیز جویند . میخوارگی نیززیان آور است وباید از آن دوری گزینند بایشان چه‌علم خدا جهل میشود یانمیشود ؟! آیا کسی باین عذر زهر میخورد یا خودرا بدریا پرتاب میکند ؟! اگر یکی چنین‌کاری را کرد آیا ما او را دیوانه نمی‌شماریم ؟! پس چرا همه گفتگوها را برسرمی‌میبرید ؟ ! می اگر بی‌زیانست بخوریدوعذری هم‌نتراشید وشعر وغزل‌هم‌نبافید . وهرگاه زیان آور است وخردرا تباه میسازد ونژاد را برمیاندازد باید ازخوردن آن خودداری کنید وهم‌جلوگیری نمایید وهرگز گفتگوی علم خدا را بمیان نیاورید !؟

مابارهامیگوییم : آدمیان نباید پی‌پندارهابیفتند وخودرا گیج‌وسرگردان

گردانند وچه در زمینهٔ خداشناسی وچه دربارهٔ راز آفرینش و گردش جهان جز بچیزهایی که روشن‌است ومی‌توان آنرا دریافت نپردازند . زیرا از افتادن به‌پی‌پندارها و پرداختن بچیز های ناروشن و بیهوده است که این لغزشها پدید می‌آید واینگونه مایهٔ گیجی این و آن میگردد .

***

پرسش :

خواهشمندم مطالب پائین را درصورت داشتن وقت پاسخ دهید . ویا اگر درشهریاران گمنام دراین زمینه گفتگو شده است اشاره‌نمایید :

۱ — مازیاربن جستان را میتوان از آل‌جستان دانست یاخیر ؟

۲ — سلاریها درست است یاسالاریان ویا سالاریها؟ وآیاسکهٔ سالار ابومنصور ویا تصویر آن دردست هست ؟

۳ — محمدبن وهسودان معاصر قابوس‌بن وشمگیربن الزیار درقرن چهارم آیا پسروهسودان‌بن محمد میباشد . یاپسر وهسودان‌بن ابراهیم ؟

٤ — خسرو شاه نام مالك دیلم از آل سالاربوده یااز آل کنگا ؟

٥ — چرا گیلك‌ها به‌آوازهای خود پهلوی نام داده اند؟ آیامربوط بشهرهای پهلهاست ؟

٦ — از اصل طایفهٔ چیك واژدر که سیصدسال در لشتنشاه سکونت داشته اند و بعداً درسال۱۰۲۱ هجری قمری بسیلاخور کوچانیده اند اطلاعی دردست‌هست که از کجا آمده‌اند ؟

۷ — نسخهٔ خطی دیگری از کتاب گیلان ودیلمستان سیدظهیرالدین مرعشی غیر ازآنکه مستر رابینوچاپ کرده در دست هست یانه ؟

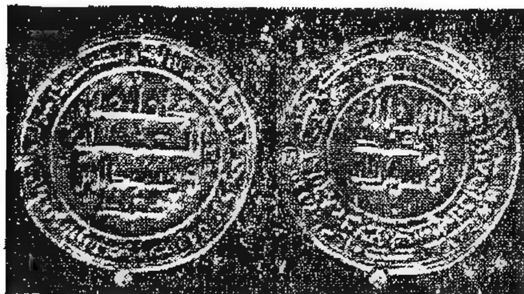
رشت ـ کدیور

پاسخ :

۱ ـ مازیاربن جستان را نمیشناسم ونمیدانم شما این نام را در کجا دیده‌اید . ولی یك « مانادز پسرجستان » می‌شناسم که در تجارب الامم نام میبرد واو از کنکریان آذربایجان یابعبارت بهتر ازسالاریان بوده . بدینسان: مانادز پسرجستان پسرسالار مرزبان پسر محمد پسر مسافر . شاید آنکه شما

می‌پرسید همین باشد ونام‌ماناذر بتحریف «مازیار» گردیده باشد .

۲ — در فارسی «سالاریان» درست است . سالار شکل عربی کامه‌است . سالار ابومنصورهمان‌وهسودان پسرمحمد کنگری میباشد وازو سکه دردست‌هست چنانکه خودما یکی‌راداریم که درسال یکم پیمان آنرا چاپ کردیم و اینك در در اینجا نیز می‌آوریم :



رویه یکم : ═ میانه : لااله‌الاالله محمد رسول‌الله . حاشیهٔ یکم : بسم‌الله ضرب هذا الدرهم بسلاسلاباد (۱) سنة ثلاث وبهاربعین و ثلثماة . حاشیه دوم : محمدعلی‌الحسن‌الحسین‌علی‌محمد جعفر اسمعیل محمد .

رویه‌دوم : ═ میانه : علی خلیفةالله وهسودان‌بن محمد . حاشیه : انما ولیکم‌الله ورسوله والذین آمنوالذین یقیمون‌الصلوة ویوتون الزکوة وهم راکعون .

ارج این‌سکه ازآنست که‌باطنی یا اسماعیلی بودن کنکریان را میرساند که درتاریخها نیز نگاشته‌اند .

۳ — وهسودان‌بن محمد چنانکه ازتاریخ سکه‌اش هم پیداست درقرن پنجم بوده پس‌آن محمد درقرن چهارم پسراین نمیتواند بود . اما وهسودان ابن ابراهیم من اورا نمیشناسم تابدانم محمد پسر او بوده یا نبوده . بهرحال وهسودان نام میانه دیلمان فراوان بوده .

٤ — خسرو شاه را نمی شناسم . ازجستانیان یکی خسرو فیروز نام داشته که درشهریاران گمنام یادشده شاید مقصود شما نیز همان‌باشد . هم‌شاید

(۱) این‌کامه درست خوانده نمیشود شاید نام دیگری باشد .

مقصودتان از «آل کنکاو» «کنکریان» میباشد و گرنه چنان خاندانی را من سراغ ندارم

۵ - داستان شهرهای پهلو که در معجم البلدان ودیگر جاها نوشته اند بنیاددرستی ندارد . واینکه نیم زبانهای بومی را پهلوی میخوانند از این جهت است که چون درقرنهای میانین اسلامی زبان پیشین ایران را بنام « پهلوی » یاد میکردند وزبانهای گیلکی ومازندرانی ورازی وتالش ودیگر نیمزبانها بآن زبان پیشین نزدیکتر شمرده میشد ازاینجهت همه آن لهجه های بومی را بنام پهلوی می خوانده اند که در کتابها نیز بهمین نام یاد شده اختصاصی به مردم گیلك ندارد .

۶ - درباره آن دوتیره هیچگونه آگاهی ندارم .

۷ - نسخه خطی کتاب سید ظهیر را تا کنون ندیده‌ام وپیداست که در کتابخانه‌های معروف نیز بدست نمی‌آید و گرنه پس ازچاپ آن نسخه که مستر رابینو پراکنده نمود ازهرکجا بود نسخهای دیگر را نشان میدادند .

پرسش :

ملوك‌الطوایف که درایران رواج داشت تااعلیحضرت شاهنشاه پهلوی قلع وقمع فرمودند آیا تاریخچه آن معلوم است و علت چیست که پادشاهان سابق آنرا قلع وقمع نمیکردند ؟!

تاریخ پانصد سالهٔ خوزستان راکه خود شما نوشته اید قرائت نمودم معلوم است که این مسئله صدمهٔ زیاد بدولت میرسانید ودرواقع استقلال مملکت متزلزل بوده پس برایچه برعلاج درد نمیکوشیدند ؟! ساری م . د

پاسخ :

چون فرصت بسیار نداریم مجبوریم بپاسخ کوتاهی بسنده بنماییم. ملوك‌الطوایف اززمان هخامنشیان وپیش ازایشان درایران رواج داشته چیزی که هست هرزمان که دولت نیرومند بود ازفزونی آن میکاست وهرزمان که دولت ناتوان میگردید ویا گرفتاری برایش پیش می‌آمد میدان برای ایندسته حکمرانان بومی پهن‌تر میشد . ازاینجهت پادشاهان کاردان هر کدام بکندن ریشهٔ آن میکوشید ولی میتوان گفت درهیچ زمانی نبوده که ریشه آن پاك برانداخته شده باشد جز در این زمان که بدست دولت نیرومند برانداخته شده . اما زیان آن ناگفته پیداست ونیازی بگفتگو در آن باره نیست .

مراحل طب در تاریخ

نگارش آقای عبدالمجید بدیع

بیمارستان
۲۹۳ پ . م

درسال ۲۹۳ پیش از میلاد یك مرض مسری در روم بین مردم منتشر شد و همینکه مردم دیدند که خدایان رومان از جلوگیری آن مرض ناتوان اند ، یکی نزد یونانیها فرستادند که یکی از خدایان آنها را بعاریت بگیرند و برای او پرستشگاه (آسکولاپس) را مخصوصاً برپا نمودند . نخست بیماران ازروی مقاصددینی به پرستشگاه میرفتند ولی پس ازآن امپراطور کلودیوس درسال ۴۰ میلادی پرستشگاه راپناهگاه بیماران فقیر قرارداد . رفته رفته آن پرستشگاه یکنوع بیمارستانی شد و وقتیکه ممالکت رومان بیشتر وسعت پیدا کرد بیمارستانهای دیگری در جاهای مناسب ساخته شد . در اوائل پیدایش مسیحیت (فابیولا) بیمارستانهائی پدید آورد که درآن بیماران مجاناً پرستاری میشدند و آن پرستاری راجزو فریضهٔ دینی میشمرد . آن بیمارستانها اغلب عمارت ازبنا های مختصری بودند که درجای رختخواب زمین آنجا کاه و گیاه خشك فرش بود . بیماران باختلاف امراض قاطی یکدیگربودند

کارانتین
۱۳۸۴ پ . م

گوی ده شولیس جراح معروف قرون وسطی راجع بمرگ سیاه (۱) چنین می نویسد « کسانی بواسطهٔ مرگ ناگهانی خیلی از مردم در

---

(۱) نوعی ازمرض طاعون بودکه درقرن چهاردهم میلادی در اروپا بطور هولناکی انتشار پیدا کرد وعدهٔ زیادی از نفوس ایطالیا را تلف کرد چنانکه بعضی محققین برآنند که دو ثلث وبلکه سه ربع سکنهٔ خیلی از ممالك اروپا دراثر شیوع آن مرض ازبین رفتند وبگفته یکی ازآنها شمارهٔ تلفات

شك و شبهه بودند . در بعضی جاها گمان میرفت یهود دنیا را مسموم کرده اند و آنها را کشتند ! درجاهای دیگر تصور کردند که گدایان ناقص‌الخلقه سبب شیوع آن مرگ هستند و آنها را ازشهرها راندند ! بالاخره در شهرها ودهات قراول و نگهبانانی گماشتند که هیچکس راه ورود ندهند مگر بمردمان معروف . . » این نخستین استعمال ترتیب کارانتین بود .

درسال ۱۳۴۸ پس ازمیلاد حادثهٔ فوق دست داد ودرسال ۱۳۸۳ مسافرینی که در کشتیها تحت شبهه واقع میشدند در بندر مارسیل آنها را چهل روز نگاه میداشتند و پس از آن اجازهٔ پیاده شدن به آنها میدادند .

کارانتین بمعنی «چهل» است ، و این نام تاامروز تداول دارد ، بااینکه مدت نگاهداری شخص شبهه ناك بسته بنوع مرض اوست .

جراحی
۱۵۰۰

مدتها جراحی پستر از طبابت بشمار میرفت و از این جهت جراحی بسلمانی و میرغضب و دلاك حمام و دغل بازان گردان واگذار شده بود .

پزشك قرن شانزدهم که جامهای پهن ووسیع می پوشید ابداً بزخم دست نمیزد . فقط باچوب مخصوص خود جای بریدن زخم رابسلمانی نشان میداد . جراحان قدیم جریان خون را باآهنی سرخ شده باز میداشتند واین یك زخم دردناکی راتولید میکرد که مدتی طول میکشید تاپوست نو بعمل بیاورد . ولی بالاخره **امبرواز پاره** جراح معروف فرانسوی آن زمان داغ کردن زخمی رادور ازرحم وشفقت میدید ، از اینجهت

آن مرض به۲۵ ملیون میرسید . ولی بعضی مورخین آن مرض را طاعون گمان میکردند و میگفتند علامات آن مرض مثل علامات‌طاعونی که درشرق پدید می‌آمد نبود .

فقط منتهای رگهای بریده را با ریسمان محکم می بست این جراح چشم ودست وپای و دندان مصنوعی درست میکرد و عملیات جراحی مهم زیاد نیز کرد .

امبرو ازپاره در نزداهل زمان خود آدمی باعاطفه وخوش اخلاق بود وبهترین دلیل حسن اخلاق اورا ازاین عبارت استمزاج میتوان کرد « من زخم اورا بستم ، خداوند خوبش کرد » .

تشریح
۱۵٤۱

دردومین قرن پس ازمیلاد مسیح جالینوس حکیم اثری ازخود بیادگار گذاشت که متضمن اوصاف تشریح بدن انسان بود وتامدت هزار و چهارصد سال گفتار اورا همه قبول داشتند . ولیکن درسال ۱۵٤۱ (ورسالیوس) طبیب رومانی در شهر پادوا ملتفت شد که جالینوس جسم انسانی را تشریح نکرده است وفقط جسم حیوانات راتشریح کرده بود . بنابراین برای دفعهٔ اول (ورسالیوس) تصمیم گرفت که اعضای درونی جسم انسان را از روی حقیقت وواقع وصف کند و بهمراهی یك نقاش ماهر جسم انسان را تشریح میکرد و اوصاف آنرا می نوشت . مدت یکسال و نیم (ورسالیوس) مشغول نوشتن بود ودر ضمن اجساد مردگان که بعضی را مخفیانه بدست آورده و بعضی ازآن نیز پیکرهای اشخاص محکوم باعدام بودندتشریح میکرد ؛ تااینکه نوشتهای خودرا تمام کرد . ولی پزشکان وآموزگاران علم تشریح نوشتجات اورا یك جسارتی دربارهٔ جالینوس پنداشته و باو سخت حمله کردند که چگونه بر خلاف بیانات جالینوس مینویسد و او را ازنظر مردم انداختند . ولی پس ازمرگش مردم بنوشته های او اعادهٔ نظر کردند وخواستند ببینند آیا (ورسالیوس) راست گفته بود یا خیر . دیدند بالاخره حق با (ورسالیوس) بود .

ترمومتر
۱۵۸۲

نخستین پزشکی که مقیاس گرمی جسم را گرفت (سانکتوریوس) نام بود. ترمومتر او عبارت از یك اولهٔ دراز پیچیدهٔ بود که روی آن مدور و بزرگی یك تخم مرغ بود. گوشهٔ پائینی آنرا که باز بود در آب فرو میبرد و بیمار همان قسم مدور و کردی اوله را در دهان میگذاشت وهوای داخلی آن که گرم میشد وسعت پیدا میکرد ودر آب فرومیرفت. و وقتیکه دیگر هوائی بیرون نمیآمد جسم کروی را از دهان بیرون می آورد. وهمینکه سرد میشد هوا جمع ودرلوله بلند میشد وبهر بلندی که میرسید همان درجهٔ حرارت بدن بیمار را نشان میداد. **سانکتوریوس** نیز زدن نبض بیمار را میشمرد و ساعت بکار نمیبرد. با اینکه در سنهٔ ۱۵۱۰ ساعت اختراع شده بود ولی تا سال ۱۶۰۰ ساعتها هنوز دقیقه وثانیه نداشتند. سانکتوریوس درعوض لنگر ساعت بکارمیبرد که درازی آنرا تغییر میداد تا اینکه حرکت آن بازدن نبض بیمار برابر میشد.

خون
۱۶۱۸

تاقرن هفدهم هر پزشکی راجع بخون تابع فکر جالینوس بود که گفته بود کبد مرکز جهاز دوران خون است که در آن بترتیب عجیبی خوراك بروح الکول طبیعی مبدل میشود، و گمان میکرد که دل مثل تنوری است که خون را بهم میزند و گرم میکند وریه مثل بادبزنهائی بودند که خون را خنك نگاه میداشتند. در قرن هفدهم یك پزشك انکلیسی معروف **ویلیم‌هاروی** دور بازوی مردی طنابی محکم بست چنانکه حرکت خون را دررگهای ورید باز داشت، ولی نه درشرائین. با هرضربان قلب خون در بازو جاری ورگهای ورید پهن میشد وبازو ورم میکرد. این تجربه بخوبی نشان داد که خون ازدل دررگهای شریان جاری میشود

ولی ازراه دیگری بدل برمیگردد. درسال ۱۶۱۸ **ویلیم هاروی** کتابی راجع بدوران خون انتشار داد و این یکی از آثار طبی مهم بشمار میرود .

میکروسکوب ۱۶۶۱

درزیر دره بینی که گـالیله درسال ۱۶۶۱ اختراع کرده بود **مالپیگی** پزشك ایتالی رگهای خیلی دقیقی دید که شریان وورید را بهم می پیوست .

ولی درقرن نوزدهم اطباء فهمیدند که خون فقط واسطهٔ نقل هوا وخوراك وفضلات بدن است از یك قسمت جسم بقسمت دیگری از آن .

لوله سینه بین (لوله آزما) ۱۸۱۹

وقتیکه طبیب گوش خودرا برسینهٔ بیمار میگذارد صدای ریه ودل را میشنود. صدای لطیف مرور هوا در اثنای گذر آن از «قصبة‌الریه» درحال مرض تغییر میکند. درسال ۱۸۱۹ **لائنك** دکتورفرانسوی دیدازشنیدن صدای هوا در سینه خیلی استفاده میتوان کرد ولی برای استفادهٔ کامل ازآن دوچار اشکال شد . چون بعضی بیماران بقدری فربه بودند که پیه زیاد نمیگذاشت صدای سینهٔ آنها را طبیب چنانکه شاید و باید بشنود . از جمله یك نفر ازبیمارانیکه بدکتور لائنك مراجعه کرد ومرض قلب داشت ازفرط فربهی ابداً صدائی ازسینه اش شنیده نمیشد .

اتفاقاً لائنك گروهی از بچها را دید که برکوهٔ از الوار بازی میکردند. دید یکی ازآن بچها گوش خودرا برمنتهای تیری دراز گذاشت ودیگری بآن سرتیر رفت وبرآن کوبید. از این عمل جزئی دکتور لائنك چگونگی نقل صدارا بواسطهٔ تیر ملتفت شد ودید همین مشکل اورا حل خواهد کرد . فوراً بیمارستان خودشتافت ویك کتاب جلد کاغذی را لوله کرد و یکطرف آنرا برسینهٔ بیمار گذاشت و برطرف دیگر آن گوش خودرا طشر، دل اورا بخوبی شنید وخیلی خوشحال شد

طولی نکشید که برای همین مقصود لوله‌هائی شیفورمانند ازچوب درست کرد ورفته رفته‌لولهٔ سینه بین یا سماعهٔ معروف کنونی آن بمیان آمد .

مخدرات
۱۸٤۲

دندانسازی **ویلیم مورتن** نام مادهٔ « اثیر » را برخودش وبرسگش درموقع کشیدن دندان تجربه کردو پیش برد. بنابراین ازیکی ازاطبای معروف امریکا (دکتور وارن) اجازه خواست که برای اجرای یك عملیات جراحی بزرك برمریضی مادهٔ «اثیر» را بکار برد و اجازهٔ مطلوب خود را حاصل کرد . درموقعی که جراح وبیمار وگروهی ازمردمان قوی که برای گرفتن دست وپای بیمار همیشه می‌آمدند ـ حاضر شدند ، باجمعی تماشاچی ، ویلیم‌مورتن اثیر رادربیمار بکاربرد . درفاصلهٔ چند دقیقه بیمار بخواب رفت واسباب تعجب وحیرت همهٔ حاضرین گردید. پس از اتمام‌عملیات دکتور (وارن) روی بمردم کرد و گفت«آقایان، این‌شوخی نیست » .

مواد ضد عفونت
۱۸٦۰

در شهر گلاسکو یك جراح جوانی **جوزیف لیستر** نام در زخمهای مسری مخصوصاً دقت میکرد . بااینکه عملیات جراحی خودرا بمهارت و زبر دستی انجام میداد ، و از بیماران خود خوب توجه و پرستاری میکرد ، با وجود این نصف انها و بلکه بیشتر در اثر گندیدن زخم وتسمم‌خون میمردند . لیستر در نتیجه مطالعه اکتشافات « پاستور » که نوشته، بود در اثر نمو « باکتریا » در شراب شراب میگندد ، لیستر باین‌نتیجه نیز رسید که‌بین گندیدن‌شراب‌و گندیدن‌زخم شباهتی‌هست . بنا براین‌آلات جراحی‌خودرا قبلا درحامض کـار بونیك فرومی برد شصت و دست خودرا نیز قبل ازیك عملیات جراحی درهمان حامض

فرو برد وحتی حامض کاربونیك را دراطراف اوطاق بیمار میپاشید . در نتیجه دید که زخم تمیز زود تر خوب میشود . بالاخره تمیزی زخم یکی از عوامل بزرک جراحی بشمار رفت .

اشعه مجهول ۱۸۹۵

اشعه (ایکس) یا اشعه مجهول را پزشکی « رونتگن » نام اکتشاف کرد . رونتگن در موقعیکه داشت در « لابوراتوار » تاریك خود کار میکرد لوله کروکس ( ) خودرا تفاقاً باکاغذسیاه پوشاند که از دخول نور جلوگیری کند . سپس مجرای الکتریك را باز کرد . با اینکه فروغی دیده نمیشد ولی داخل لوله روشن شد . کاغذ را از لوله برداشت باز دید همان روشنائی عجیب برقرار مانده است . دست خودرا جلو آن قرار داد و برای دفعه اول چیزیرا دید که هنوز هیچکس انرا ندیده بود - یعنی سایه « استخوانهای دست خودش را » سپس معلوم شد که آن فروغ ندیدنی بفیلم عکاس نیز اثر میکند وممکن است عکس از استخوان و اعضای درونی بدن بردارد . وطولی نکشید اخبار غیر صحیحی راجع باین اشاعه شیوع پیدا کرد و تصور میرفت که ممکن ست آن اشعه را در همه جا ودر هرموقعی بکار برد . ازاینجهت یك تاجر انکلیسی فوراً اعلان کرد که لباسهائی مخصوصاً برای خانمها دارد کـه آن اشعهٔ مجهول در آن نفوذ نمیکند . در هر حال دراندك مدتی اطباء باهمیت آن اشعه پی بردهو برای استفادهٔ خودآنرا درطب بکاربردند. واکنون چهل سال است کهاشعهٔ رونتـگن یکی ازمهمترین وسائل تشخیص امراض بشمار میرود . ترجمه ازمجلات خارجه

---

(۱) مقصود ازاوله های (کروکس) لوله هائی است که کیمیا گر معروف انکلیس سرویلیم کروکس اختراع کرد که انرا از هوا تهی و بقوهٔ برق میانباشت . (۱۸۳۲ — ۱۹۱۹)

یادداشت های تاریخی

دراین چند سال درایران درچندین‌جا زلزله روی داده که هر کدام را بهنگام خودروزنامه‌ها نوشته‌اند ولی گویا کسی آنها رادر کتابی نگهداری نکرده ما برخی از آنها راکه خبرش را دردست داریم درپیمان یادداشت می‌کنیم . ازجمله این یادداشت را درهمان هنگام که در دماوند زمین لرز روی میداد برادرما آقای محمدآقا خانلو فرستاده بود که اینك دراینجا می‌آوریم :

تاریخچهٔ زلزله سنه ۱۳۰۹ دماوند

۱ ـ شروع زلزله ازشب جمعه یازده مهرماه ۱۳۰۹ ـ یکساعت از شب رفته زلزلهٔ بسیار سختی شد که همهٔ مردم متوحش و از خانها بیرون جستند و آن شب تا صبح زمین درحرکت ولغزش خود باقی و گاهگاهی هم تکان سختی میداد و دراثر این زلزله درصدی هشتادخانها وعمارات‌شکست فاحشی خورد بطوریکه اغلب آنها قابل سکونت نبود و کوران زلزله از رودهن درقسمت آه بالا ومرکز تکان این زلزله‌و زلزله های بعد از اطراف چشمه های معدنی (آب‌علی) گـازداربود (هن‌بمعنی زلزله و رودهن ـ بومهن‌یعنی خانه‌ورود زازله میباشد) (۱) حرکت زلزله ازآه بیشتر بجانب مشرق و جنوب شرقی بود .

۲ ـ روز جمعه یازدهم مهر پنج فقره زلزلهٔ خفیف وشدیدشد .

۳ ـ شب شنبه دوازدهم چهار دفعه .

٤ ـ روز شنبه دوازدهم دو دفعه

دراین روزها همه زخانها خارج ودر باغات زندگی مینمودند .

۵ ـ شب یکشنبه وروز یکشنبه ۱۳وشب وروزچهاردهم‌مهرچندین دفعه شب و روز زلزله شد .

---

(۱) این گونه گزارشها که از فرهنگها درآورده‌می‌شودپایه‌عامی ندارد (پیمان)

۶ ـ شب سه شنبه تاصبح زمین لرزه می آمد وروز ۳شنبه یازدهم چندین دفعه زمین لرزه شد .

۷ ـ شب چهار شنبه۱۶ شش ساعت ازشب گذشته (پس از گرفتن ماه) زمین لرزهٔ سختی شد که مدت یکدقیقه طول کشید ومردم بسیار متوحش و سراسیمه از خواب برخاسته و صدای گریه و ضجه ومناجات ودعا تمام فضا را گرفته بود و بعضی از زنها زبانشان ازترس بند آمده بود وتا چند روز دیگر بهمان حال باقی بودند و درنتیجهٔ این زلزله و زلزله های پیش خرابی وشکستگیهای زیادی شد وآب های چشمه کلیهٔ مخصوصاً چشمه‌لا واقعه درقریهٔ چشمه‌لا زیاد گل‌آلود بود و بیم آن آن میرفت که در کوه دماوند آتش فشانی شود (خوشبختانه درلاریجان که کوه دماوند درآنجا واقع است سه چهار دفعه بیشتر زلزله نشده و آنها هم خفیف بوده) در قراء آه رودهن خرابی زیادتر از همه جا بود بطوریکه کلیه ابنیه وعمارات وکارخانجات نو ساخت و حمام های سراب معدن آه بکلی منهدم گشت وقریهٔ مبارک‌آباد تماماً ویران گشت ودر رودهن هشت نفر زیرآوار رفته یکنفر تلف وزخمی شدند طبیب صحی دماوند (حکمت آرا) در استخلاص آنها وزخم بندی بی نهایت بذل مساعی نمود ـ سوراخهای عمیقی در کوههای سنگی آه و مبارک آباد پیدا شد مثل این که دینامیت زیر آنها گذاشته اند وازچهارطرف کوههای آه شکافهایی بعرض دوالی ده گره پیدا شد درقریه دشت‌مزار واقعه درنیم فرسنگی شمال دماوند که چشمهٔ معروف تیزاب درآنجا واقع میباشد (اخیراً چشمهٔ دیگری که آب آن ترش وشبیه بآب اسک لاریجان میباشد ظاهر وجاری شده بود) چندین خانه خراب ودریکی ازآنها یك مرد ویك زن ویك پسربچه زیرآوار مانده و تلف شدند

و شکافی بطول صد گز و عرض یك الی سه گره در کوه دشت‌مزار پیدا شد روز چهار شنبه شانزدهم مهر حالت روحیهٔ مردم بد و وحشت زده بود بازار ودکاکین از یازدهم مهر بسته‌بود دراین مابین درباره اهالی مرض اسهال خونی و حمله و غشوه ظاهر گشت که از طرف شیر و خورشید سرخ مرکزی طهران و صحیه‌کل امداد صحی شده ومواظبت کامل بعمل آمده و بااعزام اطباء مرضا بخوبی معالجه شدند روز چهارشنبه مذکور و شب آن زلزله پی هم می‌آمد وحالات بعضی ازمردم وحشت زده خیلی رقت انگیز بود زیرا که علاوه از امراض اسهال خونی وغیره بعضی ازآنها گریهٔ خودرا نمی‌توانستند نگهداری کنند روز چهارشنبه وتا چند روز بعد مردم بهروسیله ای بود فرار میکردند بعضی ها بجانب و رامین و مازندران واغلب بطهران باعائله خود میرفتند بطوری که اتومبیل هاییکه پشت سرهم می آمد بهمدیگر فشار می‌آوردند که زودتر سوار شوند ودرمدت سه روز قریب بهشتاد دستگاه اتومبیل بزرك مهاجرین را می برد و بیش از اینها بطرف مازندران وورامین هجرت کردند بازار ودکاکین که از روز یازدهم مهر بسته بود روز چهار شنبه دکانهای نانوانی و قصابی هم بسته شد تا عاقبت‌بزور مأمورین دولت نانواییها باز وقصابها بیرون ازدکانها کشتار و گوشت میفروختند واز آن روز خانواده هایی که در دماوند وقراء اطراف باقی مانده بودندهمگی خانهارا بکلی ترك ودرباغات برای‌خود سایبان ترتیب داده وسکنا نمودند

۸ ـ زلزله‌تاآخر مهرماه شبهاچهار وپنج‌مرتبه وروزها ازدوالی پنج مرتبه زمین لرزه میشد تااین که ازطرف شیروخورشید سرخ‌ونظمیه وبلدیه‌طهران درحدود شصت دستگاه‌چادر برای‌فقراارسال وتقسیم شد

۹ ـ درآبان‌ماه زلزله قدری تخفیف پیدا کرد بطوریکه روزها گاهی زلازل خفیف وشبها ازدوالی سه مرتبه بیشتر نمیشد واین ادامهٔ زلزله مردم را بفکر آتیهٔ خود انداخته بعضی خانواده ها مجدداً مهاجرت اختیار کرده وبعضی‌ها برای خود در باغات اطاقهای چوبی تهیه نمودند

۱۰ ـ درآذر ماه زلزله کمترشد بطوری که اغلب روزها وپاره شبها زمین ساکن بود ولکن همین زلزله های متناوب باعث نگرانی شد بستن بازار ها و مهاجرت اشخاص ملاك و تجار باعث شد اغلب کارگران روز مزدی بسختی معیشت دچار شدند تا اینکه از طرف هیئت شیر وخورشید سرخ بنمایندگی آقای ممتازالدوله تصمیم گرفتند برای فقرا اطاقهای چوبی بسازند بانبودن وسایل نجاری و چوب در سایه جانفشانی مأمورین آن هیئت در حدود شصت باب اطاق های چوبی در قصبه و قراء اطراف ساخته شد و لکن بمناسبت سردی هوا فقرا اطاقهای شکسته رابرای حفظ جان خود از سرما باطاقهایی چوبی ترجیح داده وبازرس ولرز سکنا نموده اند ـ دوایر دولتی هم هر کدام بفراخور حال خود از اعتبار اعطایی دولت برای اعضاء و ادارات اطاقهایی ساختند که هنوز هم درهمان اطاقها سکونت دارند

۱۱ ـ در ماه دی زلزله خیلی کم شد که شدید ترین آن شب پانزدهم بود و رویهم رفته دراین ماه بیش از پانزده مرتبه زلزله نشد دراین ماه نیزازطرف شیروخورشید سرخ مرکزی مساعدت دیگری بااهالی شده یعنی در حدود چهل خروار گندم در میان فقرا تقسیم و ازقرارهر نفری پنج من‌اعانه داده شد ووعدهٔ مساعدت دیگری جهت‌ماه رمضان‌نیز دادهشده

۱۲ ـ دربهمن ماه که امروز یازدهم آنست بیش از شش مرتبه زلزله احساس نشده که ازهمه محسوس تر عصر اول بهمن وعصر روز ششم بهمن بود (بعد ازاین را خدا عالم است)

ازدماوند - محمد آقا خاننو - محاسب مالیه دماوند

در پیرامون « مخفی »

اینکه در شمارهٔ یکم امسال نوشتیم عبارت « کنت کنزاً مخفیا . . . » ساختگی است و گفتیم « مخفی » درعربی نیامده زیرا « خفی یخفی » لازم است نه متعدی چندین کسی ایراد بر آن نوشته فرستاده و چون نمیخواهیم یکایک ایشان پاسخ بنگاریم دراینجا این گفتار را می آوریم :

عنوان ایرادها اینست : درقاموسهای عربی ماده خفی را از باب ضرب متعدی گرفته و آنرا از اضداد شمرده‌اند که گاهی بمعنای «نهان کردن» وهنگامی بمعنای « آشکار ساختن » می آید (۱) . میگویند : پس « مخفیا » درست میباشد و اینکه شما نوشته اید «خفی» جز لازم نمی‌آید درست نمیباشد .

می گوییم : ما این نوشته های قاموسها را دیده بودیم . باید دانست نوشته قاموس‌نگار بتنهایی دلیل هیچی نیست . اگه باید از گفته‌ها یا نوشته های گویندگان ونویسندگان عربی گواه آورد .

(۱) همین موضوع که یک کلمه بدو معنی ضد هم باشد وقاموس‌نویسان عرب همیشه آنرا عنوان ساخته‌اند درخور پذیرفتن نیست وهرچه ازاین گونه کلمه‌ها یادکرده اند معنای درست آنها را نشناخته‌اند . این خود گواه دیگر بر نااستواری گفته‌های قاموس نویسان میباشد . ما در اینجا مجال آنکه از این موضوع گفتگو کنیم نداریم . ولی‌میدانیم که کسانی آنرانیز ایراد خواهند گرفت اینست میگوییم : اگر بودن یک لفظ بدو معنی ضد هم رواست خواست‌مثالی هم از فارسی یا از ترکی یا اززبانهای دیگر پیدا کرده نشان بدهند. اگر بگویند زبان عرب راه خاص دیگری دارد باید گفت از فن زبان شناسی پاک بی بهره اند

چنانکه فرهنگهای فارسی‌ما پر از لغزش است قاموسهای عربی نیزغلطهای فراوانی را دارد وصدها معنی را نافهمیده نگاشته‌اند . وانگاه فرهنك نویس‌یا قاموس نگار هرمعنایی را برای یك کلمه که دریك جمله‌ای دیده هم آنرا یاد میکند وچه‌بسا که آن معنی خاص یك لهجه یا نیمزبانی بوده ویا کسانی آنرا ازروی غلط بکار میبرده‌اند .

از اینجا درباره هرکلمه‌ای که شك پیدا گردید بسخن فرهنك یا قاموس نمی‌توان گروید بلکه باید بگفته‌ها وسروده‌های گویندگان وسرایندگان آن زبان برگشت وبجستجو پرداخت . وچنانکه گفتیم دراین زمینه هم تنها بیك یا دو مثالی بسنده نمیتوان نمود زیرا چه‌بسا که از روی غلط بکار رفته ویا دستور لهجه خاصی آن بوده است .

« خفی » را بمعنای «نهان کرد» که قاموسها مینگارند درخور پذیرفتن نیست . زیرا ما«خفی» را چه درقرآن وچه درگفته‌های پیغمبر اسلام‌ویاران او وچه درسروده‌های شعرای تازی جزلازم نمی‌یابیم و متعدی آنرا «اخفی» از باب افعال می‌یابیم . کسانی که مدعی هستند خفی متعدی بکار رفته خواست نمونه‌هایی از آن از زبان عربی پیدا نموده برای ما نشان بدهند . ولی‌باید دانست که مقصود زبان قرنهای اسلامی‌است نه زبان امروزی عرب . زیرا چه بسا عبارتهایی که در عربی اسلامی غلط بشمار میرود وامروز درعربی مصر و بغداد آنرا غلط نمی‌شمارند . وانگاه بسیاری ازنویسندگان امروزی عرب‌باهمه شهرتی که دارند بلغزشهای بیشماری دچارند .

نیز از نوشتهای پاره‌عربی‌نویسان ایرانی که عربی را درست نمی‌دانستند گواه نمی‌توان آورد . بویژه درباره کلمه مخفی که ازچند قرن‌پیش درفارسی بکار میرفته وانگونه عربی نویسان غلط بودن آنرا ندانسته درنگارشهای خود بکار می‌بردند که ازاینجاست مامیگوییم عبارت «کنت کنزا مخفیا . . . » را یك ایرانی ساخته است .

کسانی‌هم در ایرادهای خود چنین عنوان می‌نمایند : این‌حدیث‌شهرت بی‌اندازه دارد و بسیاری از استادان علم و عرفان شرح و تفسیر برای آن

نگاشته اند ... اینگونه عنوانها پاسخی از ما نمیخواهد . اینکسان باید تکانی بهوش وفهم خود بدهند .

ما اگر بخواهیم آنچه را از گذشتگان دردست داریم بپذیریم وایرادی بر آنها نگیریم کاری انجام نداده‌ایم . همه کوشش ما بر آنست که بیهوده کاریهای هزارساله را ازمیان برداریم وگرنه این‌چه تلاشی‌است که مینماییم ؟!

اگر کارهای گذشتگان بنیاد درستی داشت پس این کجی‌ها چیست که دربرابر چشم‌ما نمایان است ؟! آیاجز این کاری انجام داده‌اند که یکدین ساده خدایی را بدینسان پریشان و آشفته گردانیده صدها راه گمراهی و بدبختی بروی مردم باز نموده اند ؟!

مگر تنها عبارت « کنت کنزا مخفیا ... » است که باید ساخته‌اش دانست و دور انداخت ؟ صدها از اینگونه عبارتها کتابها را پرساخته که هر یکی را که بیاندیشیم ودرترازوی هوش وخرد بسنجیم بابنیاد دین‌ناساز گاراست . (۱) با اینحال گذشتگان آنها رادنبال نموده برای‌هر یکی گزارشها ازپیش‌خود بافته‌اند.

وانگاه ما امروز چه سودی ازاین سخنان دردست می توانیم داشت؟!

شما اگر میخواهید چندتن بهلوی هم نشسته یکی بگویید ویکی آنرا براست دارید میتوانید از این سخنان دست برندارید . ولی هرگاه میخواهید کاری برای جهان انجام دهید ناگزیرید راه خردمندانه دیگری پیش گیرید .

---

(۱) یکرشته عبارتهایی بنام حدیث قدسی معروفست . ما تاکنون ندانسته‌ایم نسبت آنها را بکه میدهند . اگر از زبان پیغمبر اسلام است او از زبان خدا اینها را شنیده پس‌چرا در قرآن نیاورده ؟! و اگر کس دیگری آنها را از خدا شنیده باید دید که بوده ؟!

در پیرامون «راه رستگاری»

آقای هدایی می نویسند :

ما باهمه دلبستگی بگفتار تو که از اندیشه پاك برمی خیزد هم از پارهٔ پرسش ها ناگزیریم واین نیست مگر برای اینکه بر بینش ما افزاید ـ از این تکه نگارش که :

« پیغمبران هریکی آفریده‌اش هم چون دیگران می باشد وجز فرستادگی از خدا هیچ گونه برتری ندارد » مقصود شما بر من پوشیده است . اگر این است که آنان را با خدای انباز نشاید گرفت بس بجا و پسندیده است و هر که جز این گوید از خرد بی بهره است

واگر مقصود این است که برتری بردگر مردم جز بدان نام ندارند قرآن برای آنها برتری دربردارد وخرد نیز . اکنون آیاتی را برای گواهی خود می نگارم :

(ان‌الله یصطفی من‌الملائکة رسلا ومن‌الناس ـ و اذقلنا للملائکة اسجدوا لادم فسجدوا ـ انی اخلق‌لکم من‌الطین کهیئة الطیر فانفخ فیه فیکون‌طیراً ـ وانبئکم بماتاکلون وماتدخرون فی بیوتکم ـ وقلنااضرب بعصاك‌البحر فانفلق ـ فقلنااضرب بعصاك‌الحجر فانفجرت منه‌اثنتا عشرة عیناً ـ والق عصاك فاذاهی ثعبان مبین ـ و نزع یده فاذا هی بیضاً) و مانندهٔ این آیات بسیار است ـ مانمی گوئیم این کار ها را جز یاری خدا کرده اند اما پیدایش اینگونه کارها از دست آنان همانا برتری آنهارا دربردارد واین‌برتری خضوع دگرانرا. واگر دراین‌زمینه باخباریکه بنام معجزه وتوسل نقل شده برگردیم دلیل بسیار است اما

چون اخبار را بجرح و تعدیل نیاز است بآیات قرآن بسنده‌میکنیم تا سخن بدرازانکشد .

خواهشمندم دراین باره سخن روشن تری فرمائید که تیرگی اندیشه‌مارا بزداید . خدایت مزد دهاد »

می گوییم : مقصود آنست که پیغمبران سرشت دیگری نداشته اند ومیانه ایشان باخدا جزرابطه آفریدگاری و آفریدگی سپس هم رابطه فرستندگی وفرستادگی نبوده . نیزایشان دستی در کارهـای خدا نداشته اند . این سخن را دربرابر ترسایان وباطنیان می گوییم که آنان عیسی‌را انباز خدا گرفته و اینان علی و دیگرانی را بپایه خدایی رسانیده اند که باید گفت از بدترین رسوایی درتاریخ دین می باشد

درقرآن می‌فرماید : « انماانابشر مثلکم یوحی‌الی » (من جز آدمی مانند شما نیستم کەوحی از خدا بمن می‌رسد) درجای دیگری درپاسخ معجزه‌هایی که قریش خواستار بودند می فرماید : « سبحانك هل کنت الابشرا رسولا » (پاکی خدا راست ! مگر من یك آدمی فرستاده شده ای بیشتر هستم ؟!)

این خود بنیاد دین است که خدا را در آن دستگاه خـدایی و آفریدگاری بی‌انباز بشناسیم وهرگز کسی وچیزی را بآن دستگاه نزدیك نشماریم و همهٔ آن سخنانی را که در این باره گفته شده از هر کیش و گروهی که هست دور بیاندازیم .

ولی این مانع نخواهد بود که فرستادگان خدا گرانمایه تر از دیگران‌باشند ودرسایه تلاش وجانفشانی کەنمودەوبارسنگین پیغمبری را بدوش می گیرند نزد خدا جایگاه والایی داشته باشند وکار هایی کـه

دیگران نمیتوانند ایشان بتوانند . کسی تا برگزیده تر از دیگران نباشد چگونه خدایش براهنمایی جهانیان برمی گزیند ؟ !

ازاین راه هرچه برتری برای پیغمبران باور نماییم سزاست . ولی پس از همه اینها در آفرید گی وسرشت همچون دیگران میباشند ودر این زمینه تفاوتی نمیتوان انگاشت .

آیه هایی که از قرآن آورده اید آیه نخست گواه گفته های ماست : (خدا ازمیان فرشتگان وآدمیان فرستادگانی برمی گزیند) آیه دوم از برتری آدمیان برفرشتگان گفتگو میدارد (زمانی که بفرشتگان گفتیم بآدم نماز برید بردند) . آیه های دیگر معجزه‌های پیغمبران باستان را یاد میکند و در جاییکه خودتان می نگارید هر چه میکردند جز بیاری خدا نبوده دیگر چه دلالتی از آنها بمقصودتان بدست می آید ؟ !

در باب توسل آیه « ایاك نعبد وایاك نستعین » (تنها تورا می پرستیم و تنها از تو یاری میجوییم) را فراموش ننمایید . در جاییکه خدا از رگهای گردن نزدیك تر است چه جای میانجیگری دیگران میباشد ؟ !

اینها پاسخ پرسش شماست ولی فرصت را ازدست نداده یادآوری میکنم : پیغمبران پزشکان جهان بوده اند و در باره پزشك بیش از همه باید بدستور های او پرداخت و آنها را بکار بست . نباید گفتگو و جستجو از تاریخچه وسرگذشت خود پزشك را تاآنجا رسانید که مجالی بدستورهایش باز نماند .

کسانی بارها نامه نوشته ازتاریخچه پیغمبران باستان واز معجزه های ایشان پرسش مینمایند . می گوییم . این پیغمبران‌را ماهمه پذیرفته‌ایم

و کشاکشی درباره ایشان نداریم پس چه سودی ازاین پرسشها می باشد ؟!

ما امروز پیش ازهمه آرزومندیم دینداران را بیك شاهراه روشنی کشانیده از پراکندگی و باشیدگی باز داریم و اینست هرانچه مایه پراکندگی بوده وتواند بود نکوهش می نماییم . ما میگوییم : دین شاهراه باریکی است که ازمیان بیابان بیمناك زندگی پدیدآورده شده. و مردمان باید از آن شاهراه بچپ و راست نه پیچند وازهم نه پراکنند. و بیش ازهمه به پیمودن راه بکوشند که خودرا بسر منزل ایمنی رسانند. بعبارت دیگر هر گفتگویی که به نتیجه روشنی نمی رسد و سودی از آن بدست نمی آید باید انرا رها کرد . در گفتگو ازپیغمبران باستان و کارهای ایشان نیز باید بهمان اندازه که در قرآنست بسنده نمود و بجستجوی دیگری نپرداخت . بویژه که این موضوعها چندان ارتباطی با تاریخ ندارد .

اگر مقصود ازدین رستگاریست باید بدستورهای آن پرداخت. و تا می توان از گفتگوهای کشاکش آور دوری گزید اینست که یادآوری می کنم از این پرسشها چشم پوشی نمایند

این پندها را ازمن بپذیرید : همیشه درازای راه را بپیمایید نه پهنای آن را ودوراهی که زیر پا دارید چشمتان بجلو باشد و از پشت سر تنها بآزمایشها بسنده نمایید .

از کسانیکه پیاپی دستاویز پیدا کرده بگفتگو و پیکار بر میخیزند دوری گزینید .

پراکندگی اندیشه هـا را یکی از گرفتاریهای سخت جهان دانسته همواره بچاره آن بکوشید .

کبیسه چیست ؟..

کبیسه از کلمه هاییست که در تاریخ و تقویم و دیگر جا ها بکار می‌رود وچه بسا کسانی که آن را نمیدانند ویا اگر معنایش را میدانند آگاهی درستی در پیرامون آن ندارند از اینجهت ما در اینجا آن را یاد می کنیم : کبیسه آنسالیست که یکروز فزونتر از سالهای دیگرش میگیرند واین کار را برای درست شدن حساب سالها می نمایند . مثلا در تاریخ خورشیدی که امروز در ایران بکار میرود واکنون ما در سال هزار وسیصد وپانزدهم آن هستیم هر سال آن ۳۶۵ روز است . ولی هرسال چهارم را ۳۶۶ روز می گیرند وآن را سال کبیسه میخوانند .

اما جهت این کار : باید دانست که تاریخ خورشیدی رااز گردش زمین بر دور خورشید می گیرند . بعبارت دیگر کره زمین که همچون دیگر کره‌های گردخورشید میچرخد این چرخیدن آن بشکلیست که ما هر روز آفتاب را در جای دیگری می یابیم و از اینجاست که بهار و تابستان وپاییز وزمستان پدید می آید . بهرحال زمین این گردش خود را بر گرد آفتاب درمدت ۳۶۵ روز وشش ساعت یازده دقیقه کم بپایان می‌رساند ازاینجاست که ۳۶۵ روزرا گرفته بر دوازده ماه بخش کرده اند : شش ماه نخست هر یکی سی ویکروز . پنج ماه دیگر هر یکی سی روز اسفند آخرین ماه بیست و نه روز . وچون درهر سال شش ساعت فزونی می‌ماند آن ها را روی‌هم آورده در سال چهارم یکروز محسوب داشته بر آن سال می افزایند که ازاین راه حساب گردش زمین و آفتاب با حساب سالها برابر می گردد و کم وبیش باز نمی‌ماند .

ولی چون شش ساعت نیز درست نیست و چنانکه گفتیم آن هم یازده دقیقه کم دارد که درهر سی وسه سال بشش ساعت میرسد . بعبارت دیگر درهر سی وسه سال شش ساعت کمابیش تفاوت میانه آغاز سال ما وآغاز گردش زمین پیدا میشود . اینست برای جبران آن درهرسی و سه سال یکبار بجای سال چهارم سال پنجم را کبیسه می گیرند که بدینسان آن شش ساعت تفاوت نیز ازمیان میرود . چنانکه درچندسال پیش همین کار کرده شد که سال ۱۳۰۸ که سال چهارم بود وبایستی کبیسه گرفته شود بجای آن سال ۱۳۰۹ را کبیسه گرفتند و ز همانسال یکدوره سی وسه ساله نوینی آغاز شده که هفت بار سال چهارم را کبیسه گرفته در هشتم باربجای سال ۱۳٤۱ سال دیگرآن ۱۳٤۲ را کبیسه خواهندشمرد .

این حسابیست که باید تقویم نگاران دریاد بگیرند . ولی برای مردم یك قاعده آسانی را درست کرده اند و آن آنکه هرسال که تحویل پیش از ظهر روی دهد همان روز را آغاز سال نو بگیرند و هر سال که تحویل به پس از ظهر افتاد روز فردای آنرا آغاز سال شمارند . بااین قاعده هرگز خطایی روی نخواهد داد .

اگر کسانی بخواهند خودشان حساب نموده هنگام تحویل سالها راپیدا کنند از روی همین نوشته ما بآسانی میتوانند . بدینسان که هر سالی را۳٦٥ وشش ساعت یازده دقیقه کم گرفته حساب کنان پیش میروند. اگرچه این رقم درست درست نیست وباز ثانیه هایی درمیانه تفاوت میماند. که همین تفاوت بس اندك پس ازسالیانی مایه بهم خوردن ترتیب کنونی خواهد بود ولی کنون را بآن نباید پرداخت .

گزارش شرق و غرب

۱ — شرق دور

دیرزمانی است که وقایع جنك ایتالیا وحبشه وجنبش‌های مسلحانه آلمان ودسته بندی‌هائیکه دراروپا اتفاق می‌افتد توجه جهانیان را بسوی مغرب زمین جلب نموده واز پیش روی‌های تند ژاپون و حوادث بسیار شگرفی که یکی بعد از دیگری در شرق دور حادث میشود اغلب مردم بی اطلاع بوده و یا چندان پاپی آنها نمیشوند برای اینکه خوانندگان گرامی پیمان از چگونگی پیش آمد های شرق دور آگاه شده واز شگفتی حوادث آنجا مسبوق باشند ناگزیریم که خلاصهٔ از گزارشات چندین ساله آنجا یاد داشت و از نقشه های وسیعی که دولت ژاپون در صدد اجرای آنست گفت‌وگو نمائیم .

کشور پهناور چین از سال ۱۹۰۰ یعنی از روزیکه با دستیاری یوانشی‌گای نام رژیم آن از پادشاهی به جمهوری تبدیل گردید تا امروز که سی‌وشش سال میشود پیوسته درحال انقلاب بوده وگاهی مردم آن سرزمین روی آرامش وآسایش ندیده‌اند در همه این مدت در هرچند روز یکی از مارشال‌ها یا از ژنرالهای چین در یك گوشه از کشور آسمانی پرچم طغیان برافراشته وبنام دیکتاتور تکه ازخاك چین‌را اشغال ودیر زمانی بکامرانی‌مشغول گردیده ویا با دیکتاتورهای مانند خود بزد وخورد وپیکار سرگرم بوده‌اند ادامه این‌روش درعرض ۳۵ سال دولت چین را ناتوان واز قدرت نگاهداری استقلال محروم نموده ودر پایان خاك منچوری ومغلستان و تبت اززیرپرچم دولت چین بیرون رفته وهریك ازآنهادولت مستقلی تشکیل داده‌اند .

مردم ژاپون پس ازجنك باروسیه وبیرون کردن روسها ازخاك‌منچوری زیاده ازاندازه مغرور گردیده ودرفکر تشکیل وتأسیس یك امپراطوری‌پهناوری افتاده اند که همه نژاد زرد را در زیر پرچم آن گرد آورند و برای پیش بردن این آرزو ازهرگونه تلاش وجانسپاری دریغ نکرده و در راه رسیدن باین مقصود بهیچ پیمان‌وقراردادهای جهانی که منافی بااین مقصود باشدپای‌بند نمی شوند .

شمارهٔ مردم ژاپون در گذارش ۷۰ سال از ۳۳ ملیون به۷۰ ملیون رسیده است واگر منچوکو ومتصرفت تازهٔ آنرا بشمار بیاوریم شمارهٔ نفوس این دولت جوان آسیائی از یکصد ملیون افزون میشود دولت ژاپون همین ازدیاد نفوس را یکی ازبهانه های تجاوزات خویش قرارداده وپیوسته بروسعت مستملکات خود می‌افزاید نقشه که برای تاسیس یك امپراتوری سترك از مدتها پیش کشیده است از پنج شش سال قبل که اروپا را سرگرم گرفتاری های پیچاپیچ مشاهده نموده است تدریجاً باجرای نقشه خود شروع وباسرعت‌هرچه تمامتر پیش میرود چنانکه درجنك جهانی همهٔ مستعمرات آلمان راکه عبارت ازبندر کیاچو وجزایر مارس ــ هال‌کار ــ ماریان بود تماماً تصرف کرد در سال ۱۹۳۱ منچوری جنوبی را اشغال نمود درسال ۱۹۳۲ استقلال ایالات شمالی منچوری را بنام دولت منچوکو اعلان کرد درسال ۱۹۳۳ بخشی‌از مغلستان داخلی را به‌تصرف درآورده وضمیمهٔ دولت منچوکو ساخت درسال ۱۹۳٤ نقشهٔ استقلال داخلی پنج ایالت مهم شمالی چین راکه عبارت ازهوبی شانکتون ــ شانسی ــ سوی‌یان ــ چاهار باشند عملی‌ساخته وباعتراض هیچکدام ازدولت های اروپا وامریکا کوچکترین اعتنائی نکرده ودره۱۹۳ موفق برسمی کردن این منظور گردید .

ژاپون ازهرباره خودرا آماده ساخته و نیروی بس سهمناکی را تهیه دیده است چنانچه درسال جاری ٤٦٫٠٦/٠ از تمام بودجهٔ خود که بیش از یکهزار ملیون‌ین (تقریباً یکهزار و دویست ملیون تومان) میشودبرای‌مخارج نیروی زمینی و نیروی دریائی تخصیص داده‌است وبا داشتن چنین‌نیروی سترك خودرا بیك پیکاری که نهایت آرزوی آنرا دارد نیازمند میداند باپشت گرمی وتکیه بچنین نیرو دونقطه‌را هدف رسیدن بآرزو قرار داده است یکی‌ازاین دونقطه جنوب شرقی و دیگری شمال شرقی جزایر ژاپون است . درجنوب‌و وجنوب شرقی بانیروی‌دولت امریکای متحده روبرو گردیده که ازچند سال‌پیش باسرعت زیادی بافزودن قوای خود کوشیده و استقلال بخشیدن بجزایر فلیپین را نیز یکی ازموانع پیشرفت ژاپون قرار داده است وهمچنین توجه زیادی که

اخیراً دولت انگلیس به بندر سنگاپور نموده و باستحکامات بندر مزبور میافزاید مربوط بهمین موضوع واز تدارکاتی است که برای جلوگیری از تجاوزات ژاپون دیده میشود .

درشمال شرقی نیز دولت روس بااینکه خورده حسابهای پیش آمده را یکی بعد از دیگری بنفع ژاپون خاتمه داده وحتی المقدور نمیخواهد که بهانهٔ دست ژاپون داده باشد با وصف این هنوز مسئله سرحدات مغلستان خاتمه نیافته و هر روز احتمال شعله ورشدن آتش پیکار ازاین نقطه میرود. دولت روس خواه ناخواه خودرا ازجانب سرحدات سیبریه درخطر دیده واز دوسال پیش باجدیت هرچه تمامتر تهیه و تدارك همه گونه پیش آمد های احتمالی را فراهم میسازد وبرحسب آخرین اطلاعاتیکه بوسیلهٔ آژانس پارس ازاوضاع شرق دور رسیده دولت روس درحدود دویست هزار لشکر ومهمات زیاد وتقریباً یکهزار هوا پیماهای جنگی وبمب افکن درسرحد سیبریه ودر پیرامون دریاچهٔ بایکال آماده ساخته است ویکرشته خط آهن دیگر ازمرکز روسیه بسرحد سیبریا ساختمان مینمایند که درروز مبادا ازحیث سوقیات لشکر دچارزحمت نشوند . پیمان روس وفرانسه نیز که اخیراً صورت یافته یکی ازتدارکات مهمهٔ دولت شوروی است که خواستهاست درموقع سرگرمی در شرق دور ازجانب سرحدات غربی خود خاطر جمع بوده باشد – البته این همه تدارکات زیادکه طرفین تهیه دیده ودر روبروی همدیگر آماده میسازند روزی بکارخواهند افتاد ولی تعیین آن روز وگفتن ساعت شروع بکار عجالتاً برای ما ممکن نیست لیکن آیندهٔ نزدیك روزبکار افتادن اینهمه تدارکات را برای ما نشان خواهد داد .

۲ — کودتای نظامی درژاپون

صبح روز ۲۶ فوریه ساعت ۵ جمعی از افسران جوان ارتش ژاپون که شمارهٔ آنها درحدود ۱۴۰۰ نفر افسر وسرباز میبود خانهای شخصی اوکادا رئیس الوزراء ودریاسالار (نمایندهٔ سابق ژاپون درکنفرانس دریائی لندن) سرتیپ واتانابه مفتش کل تعلیمات ارتش سوزوکی دریاسالار و رئیس دربار تاکاهاشی وزیر مالیه کنت ماکینو مهردار سابق واداره روزنامهٔ آساهی را گرد فروگرفته سائیتو واتانابه وسرهنك ماستو یکی ازخویشاوندان دریاسالار اوکادا

را که شباهت تمام به دریاسالار نام برده داشت کشتند تاکاهاشی وزیر مالیه سخت زخمی شده وبفاصلهٔ اندکی در گذشت نیروی موجودهٔ توکیو پای تخت بفوریت مداخله نموده آرامش را برقرار ساختند کوتو وزیر داخله به کفالت ریاست وزراء انتخاب وبفاصلهٔ یکروزدوباره اوکادا دریاسالار که ازخطر جسته ودیگری بجای وی قربانی شده بودبست ریاست وزراء را عهده‌دارگردید ودره مارس کابینهٔ مشارالیه‌افتاده وتشکیل کابینه بعهدهٔ هیروتاوزیر خارجهٔ سابق محول‌شد .

افسران شورش کننده ازدستهٔ میلتاریسم افراطی ژاپون بودند که سیاست ملایم دولت را موافق بامصالح وروحیهٔ ارتش‌ژاپون ندانسته ومیخواسته‌اند با اجرای کودتا زمام اموررا بدست گرفته رژیم میلتاریسم ژاپون را بزوروسرنیزه ازپیش ببرند ولی در۲۹ فوریه که امر سرکوبی شورشیان صادر شده بود بدون هیچ گونه ایستادگی تسلیم وخلع سلاح شدند .

۳ — پیمان روسیه شوروی وفرانسه

دولت فرانسه که چندین سال پیش ازجنك جهانی بادولت روس‌تزاری متفق ومتحدبوده ودرمقابل نیروی سهمناك امپراتوری آلمان‌دست‌یکی کرده ودر جنك جهانی نیز یار ومدکار همدیگر بودند پس ازخاتمهٔ جنك وازبین رفتن نیروی آلمان فرانسویها نیازی بدوستی روسیه که دائماًدست وام گرفتن بسوی خزانهٔ آنها درازداشت ندیده بویژه روی‌کار آمدن رژیم کمونیستی‌را بهانه کرده یك پاره دست از دوستی روسها کشیدند ولی بعداز زمامداری ادلف هتلر که دوباره ملت آلمان به افزودن نیروی جنگی آغاز نموده وچندین بند ازپیمان ورسای را پاره ساخته فرانسه ها سرحد شرقی خودرا در معرض خطر دیده مجدداً دست دوستی بسوی متفق دیرینه دراز نمودند . روسیه شوروی نیز چون در کینه توزی با ناسیونال سوسیالیزم آلمان با فرانسویها هم درد بود یاردیرینه را باآغوش باز پذیرفته وبه بستن پیمان تازه‌ای مبادرت ورزیدند اگرچه قسمتی از مردم فرانسه و همچنین دولت بلژیك موافق با این پیمان نبودندو گفت و گوهای زیادی درپیرامون این‌کار درپارلمان فرانسه بعمل‌آمده وحتی‌کار بهردوبدل دشنام وتپانچه‌هم کشید ولی درپایان سیاست دولت کنونی ازپیش رفته ودرجلسهٔ ۲۷ فوریه با اکثریت ۳۵۳ رأی درمقابل ۱٦٤ رأی

پیمان روس وفرانسه بتصویب رسید . دولت بلژیك که یکی از متفقین فرانسه بوده ومعاهدهٔ نظامی نیز باهم دارند پیمان روس وفرانسه را موافق با مصالح امروزه ندانسته و ازترس بهانه جوئی آلمان بوحشت افتاده وخودرا درمعرض تهدید آن مشاهده مینماید . چنانچه روزنامهٔ لیبر بلژیك درنمرهٔ مورخهٔ ۲۵ فوریه مندرجات روزنامهٔ نیم رسمی فرانسه تان‌را تنقید نموده مینویسد : اینکه روزنامهٔ تان‌علناً جنبهٔ نظامی پیمان فرانسه وشوروی‌را انکار میکند قابل قبول نیست مخصوصاً ازاین جهة مورد انتقاد است که آلمان حس میکند بوسیلهٔ این پیمان محاصره شده وتهدید گردیده است افکار عمومی بلژیك ازخط سیری که سیاست فرانسه پیش گرفته نگران ودر وحشت هستند . همچنین در مجلس شورای بلژیك‌هیاهو بلندشده وان‌کاولرت پیشوای فلاماند اظهار داشت : پس‌از انعقاد پیمان فرانسه وروس باید بهرقیمتی که شده‌است قرارداد نظامی فرانسه وبلژیك لغو شود .

٤ — اشغال نظامی رن از طرف آلمان

مردم آلمان پس اززمام داری آدلف هیتلر جراحات وارده از جنك را مروراً التیام داده وآتش میلتاریزم نژاد جرمن را که درپایان جنك جهانی خاموش وباپیمان ورسای زیرخاك شده بود دو باره روشن وبرافروخته گره های استواری را که با بندهای پیمان ورسای بدست وپای این ملت زده‌بسته بودند یکی بعداز دیگری بازوپاره مینمایند منطقهٔ رن که سرحد آلمان‌وفرانسه را تشکیل میدهد طبق مواد ۴۳—۴٤ پیمان ورسای خلع سلاح شده ودولت آلمان‌را مجبورساخته بودند که درقلمرو رن ازساختن دژهای نظامی خودداری بنماید وازداشتن سربازخانها وسربازان مسلح درخاك رن‌محروم شده بود مردم آلمان بواسطهٔ اجرای این دوبند ازپیمان ورسای سرحدات غربی خودراهمیشه درزیر تهدید فرانسه‌ها قرارداده بودند که هروقت میخواستندبآسانی میتوانستند بداخلهٔ خاك آلمان یورش بیاورند بالعکس فرانسوی‌ها کناره‌های غربی‌رودخانهٔ رن را تبدیل به دژهای استوار کرده وبه‌آزادی تمام همه‌روزه براستحکامات سرحدات شرقی خود می‌افزودند پیشوایان آلمان ادامهٔ این ترتیب را مخالف

باروح عدالت وشئون ملی آلمان تشخیص داده وپیوسته منتظر فرصت وموقع مناسبی بود که این دوبند دیگر ازپیمان ورسای را پاره نموده ومردم آلمان را درکارهای داخلهٔخاك خود ازهرباره آزاد سازد تا اینکه مسئله پیمان‌روس وفرانسه پیش‌آمدهاوبهانهٔمناسبی بدست هیتلر پیشوای ناسیونال سوسیالیزم آلمان داد که آرزوی دیرینهٔ خودرا اجرا نماید .

پیشوای آلمان پس از یك نطق آتشینی که در پیرامون پیمان‌روس وفرانسه ایراد کرده وملت آلمان را ازنتایج وخیم آن آگاهی داد بلادرنك فرمان اشغال نظامی منطقهٔ رن را صادر و در صبح ۸ مارس سربازان مسلح آلمان تمام منطقهٔ رن را اشغال نموده پرچم های سواستیکا در سربازخانهای شهرهای فرانکفورت — دوسلدورف باهتزازدرآمد ودر روز ۹ مارس گورینك وزیر جنك آلمان درنطق بسیار مهیج‌خودکه درسر قبر ریشتهوفن ایراد نمود .روز اشغال نظامی رن‌را روزنجات آلمان‌یادکرد .

زمام داران دولت فرانسه باحرارت فوق‌العاده بمقابله بر خاسته و در شورای وزراءکه درهمان روزاشغال رن‌ازطرف‌آلمانها منعقدشده بود تصمیمات ذیل‌را اتخاذ و اعلان نمودند :

۱ — یادداشت آلمان پذیرفتنی نیست - ۲ - موضوع رافوراً بانجمن جهانیـان رجوع نمایند . ۳ - فوراً مجلس مشاوره را با سایر امضا کنندگان لوکارنو در پاریس افتتاح سازند - ٤ - بوزراء جنك و نیروی دریائی اجازه بدهند که اقدامات مقتضی بنمایند

هیاهوئیکه ملت فرانسه بپا ساخته و تهدیداتی که نسبت بدولت آلمان مینمودند هرگاه اندکی ازجانب انگلیسها تقویت میشد بدون شك نایرهٔ جنك بدواً بین فرانسه وآلمان اشتعال یافته و بلا فاصله دامن همهٔ ملل اروپائی را فرا میگرفت خوشبختانه دولت انگلیس بطوریکه فرانسویها منتظر بودند چندان حرارت زیادی در این باره بخرج نداده و باخون سردی تمام که مخصوص این ملت است دولت فرانسه رادعوت نمودندکه این کار خاتمه یافته راباامسالمت واز طریقهٔ گفتگو حل وتصفیه نمایند

تاکنون در پیرامون این موضوع بین دول امضا کنندهٔ پیمان لوکارنو و اعضاء انجمن جهانی گفتگوهای زیادی میشود وهنوز بهنتیجهٔ نرسیده است مادو فقره از آخرین اخباری راکه بوسیلهٔ آژانس پارس دربارهٔ اشغال نظامی رن رسیده است ذیلا مینگاریم

۱ — آلمان ازتصمیم خود منصرف نخواهد شد

برلن — مورخه ۱۷ مارس محافل ناسیونال سوسیالیست میگویند که آلمان هرگز اقدام ۷ مارس راساقط نخواهد کرد روزنامهٔ وست دویچ بئو باختر مینویسد هیچ امیدی نبایستی داشته باشند که آلمان هرگز از شراف و حیثیت خود دست بکشد برای اینکه بتواند بادول عضو جامعه معامله بکند ۲۹ مارس بدنیا نشان خواهد داد که ارادهٔ هیتلر ومردم آلمان عین یکدیگر است دنیا چه بخواهد چه نخواهد طبق آن رفتار خواهد کرد!

۲ — نقشه انگلستان

لندن مورخهٔ ۱۷ مارس مخبرها واس مینویسد که درنتیجه مذاکرات و جریانات امروزه نظریات فرانسه و انگلیس را بنقض لوکارنو تعبیر نکرده است! انگلستان خودرا حکم میانه فرانسه وآلمان محسوب میکند ودر حکمیت خود مساوات را برای طرفین قائل میشود فرانسه برخلاف لوکارنو خود را تضمین شده میداند واجرای تضمینات راخواستار است. درنقشهٔ انگلستان نکات ذیل درنظر گرفته شده

۱ — آلمان و فرانسه موضوع تطبیق لوکارنو و پیمان فرانسه و شوروی را بدیوان لاهه رجوع کنند

۲ — منطقهٔ غیرنظامی در هردوطرف رن ایجاد شود

۳ — استحکامات آلمانی دررن قدغن شود ودر مقابل فرانسه تعهد کند که استحکامات خودرا تقویت نکند

عجالتاً موضوع اشغال نظامی رن یکمسئله خاتمه یافته میباشد وخوشبختانه باعث کشمکش زیادی نگردیده و ترسی که از برافروخته شدن جنگ در میان

بود تااندازهٔ برطرف گردیده است ولی مادامیکه عدالت وصمیمیت جای گزین آز وطمع و کینه توزی نشده است جهانیان روی آرامش دائمی وخوشبختی واقعی را نخواهند دید

٥ - جنك ایتالیا و حبشه

در این یکماههٔ گذشته چندین جنك خونین میانهٔ نیروی ایتالیا وحبشه‌در جبههٔ شمال رخ داده است که خلاصه و نتیجهٔ آنها بنا بادعای طرفین بشرح ذیل است

١ ـــ برحسب اخبار واصله ازرروم در روز های از ٩ الی ١٥ فوریه جنك سختی در جنوب ماکال رخ داده که در نتیجه شهر کوچك آمباردام بدست نیروی ایتالیا افتاده و پس از پنج ماه جنك و ستیز برای اولین دفعه موسولینی‌فتح امباردام را بمارشال بادکلیو تلگرافاً تبریك گفت و در تمام خاك ایتالیا برای این فیروزی جشن گرفته و چراغان کردند! ایضاً ابلاغیه رسمی مورخه ٤ مارس منهدم شدن نیروی حبشه رادر جبههٔ شمال اعلام کرد ومدعی شدند که تمام نیروی راس‌مولوغتا - راس کاسا - راس‌سیوم - راس‌امرو سر کردکان حبشه را شکست داده اند

٢ ـــ اخبار واصله از آدیس‌آبابا تمام ادعا های ایتالیا را تکذیب کرده ومدعی هستند که درمغرب شهر اکسوم در نبرد های روز ١٩ و ٢٥ فوریه ٤١٢ نفر از نیروی ایتالیا را کشته و ١٥ انبار باروت را آتش زده و ٢ انبار بزرك دیگر را که دارای ٣٠ عرابهٔ جنگی وکامیونهای زیاد بود برباد نموده اند و درست همان موقعیکه سنیور موسولینی برای‌فتح شهر کوچك امبارادام بمارشال بادکلیو تلگراف تبریك مخابره کرده و برای تسکین مردم ایتالیا جشن گرفته و چراغان میکردند در آدیس‌آبابا نیز برای سال چهلم‌فتح آدوا جشن گرفته و ٤٠ عرابه توپهائیکه درجنك آدوا از ایتالیاها گرفته بودند آتش کردند و اسقف بزرك قبطی فرمانی صادر نمود که تمام مردم حبشه محض صرفه‌جوئی و برای افزودن بارزاق جنگجویان هشت روز بآب و نان خالی قناعت نمایند

ایضاً دولت حبشه در اعلامیه ۱۷ مارس میگوید که حبشه تا آخرین نفرات خود خواهد جنگید و نیز خبر اینکه مذاکرات صلح در جریان است تکذیب شده همچنین در اعلامیه نامبرده گفته میشود ایتالیائیها که به ۵ هزار نفر ازمردم ارب پول و اسلحه داده و آنهارا برعلیه امپراتور حبشه بشورش دعوت میکردند همهٔ آنها بامپراتور تسلیم وسوگند وفاداری یادکرده اند !

٦ – نظر اجمالی باوضاع آینده

موسم باران حبشه رسید وبیش از چند روز بشروع آن نمانده است پس از شروع باران که مدت ادامهٔ آن بیش از پنج ماه متوالی است خواه ناخواه آتش میدان کارزار راموقتاً خواموش واز گرمی جنك وستیز خواهد کاست هرگاه خطوط جنك را در جبهه هـای شمالی و جنوبی بنظر آورده و فاصله های زیادی راکه از قرارگاههای ایتالیا تامرکز عملیات آنها در بین است بخاطر بسپاریم آنوقت بمشکلاتی که فرماندهان ایتالیا در این فصل بارانی در پیش دارند ملتفت خواهیم شد درهردو جبههٔ شمال و جنوب ارتش ایتالیا نقاط نسبتاً هموار وقابل عبور وسایط نقلیهٔ چرخدار راپیموده بکوهستان های صعب‌العبور رسیده‌اند که وسایط موتوری وچرخ دار درآنها لنك بوده و غیر از چهارپایان وسیله دیگری برای حمل ونقل مهمات وآذوقه بکار نمیآید از طرف دیگر خطوط شوسه که درظرف این مدت بازحمات زیاد وباخرج ملیونها آماده شده اند پس از شروع بارانها و براه افتادن سیل های مدهش حبشه از بین خواهند رفت در جاهائیکه تاامروز وسایط چرخ دار کار میکرد درآنها نیزبچهارپایان متوسل خواهند شد از طرف دیگر قوای حبشه بطوری که انتظار داشتند ازبین نرفته و هنوز روحیهٔ آنها بجا وازحیث لوازم جنگی نیز مانند توپ های ضد تانك و ضد هواپیما و غیره مجهزتر از اوایل جنك بوده و برای همه گونه عملیات تهاجم و مدافعه آماده و مهیا میباشند و چون افراد ارتش حبشه آشنائی بنقاط جبههٔ جنك دارند بدون تردید دراین فصل بارانی بیکار ننشسته زحمت ایتالیائیهارا شبانه‌روز فراهم خواهند ساخت‌درعین حال چیزی که ازهمه‌مهمتر وشایان توجه است همانامخارج نگاهداری وتهیه‌وسایل

اینهمه افراد است که میبایست دولت ایتالیا درتمام‌مدت این‌پنجماه فصل بارانی متحمل آن‌شودزیرا که‌نیروی ایتالیا درهردوجبهۀجنگ‌شمال‌وجنوب چه‌جنگ بکنند و چه جنگ نکنند ازحیث مخارج یکسان از خوراك و پوشاك وسایر دربایست های زندگانی بی‌نیاز نه‌بوده ودولت ایتالیا مجبور از تهیۀ آنها است . چیزی که مسلم است وهمه میدانند ناتوانی وضعف خزانه ایتالیا میباشد زیرا که بمناسبت اجرای مجازات‌ها وخارج‌شدن لیر (پول ایتالیا) از بورس جهانی مدتی‌است که ایتالیا تمام واردات خودرا مجبوراً بطلا یا به اسعار خارجی می پردازد واین مسئله برضعف خزانه ایتالیا بیش ازپیش افزوده است . درسه ماهه‌اول جنگ مخارج لشکر کشی ایتالیا به ۶۰۰ ملیون لیر طلا بالغ شده بودمعلوم است که درسه ماهه‌دوم بمناسبت اجرای مجازات‌ها مخارج بیش ازسه ماهه‌اول شده است واز روی این محاسبه میتوان گفت که درمدت پنج ماه فصل بارانی میزان مخارج ازیکهزار ملیون تجاوز خواهد کرد ! ومعلوم‌نیست آقای‌موسلنی دیکتاتور ایتالیا اینهمه مخارج کمرشکن را ازچه محلی تامین و تدارك خواهد کرد و بچه ترتیبی شانه ملت ایتالیا را از زیر این بارگران خالی خواهد ساخت !؟

خبرهایی که بهنگام چاپ این بخش رسیده و مادرماه آینده انهاراخواهیم نگاشت باین مضمونست که ازیکسوی ایتالیا درحمله و هجوم ایستادگی دارد و ازسوی دیگر حبشه همچنان پای فشاری می‌نماید و ازجمله از دیر زمانی خود امپراتور عهده‌دار فرماندهی گردیده و کار پافشاری بانجا رسیده که زنها نیز بمیدان می‌شتابند . اگرچه گاهی گفتگوی صلح کرده شده ولی بجائی نرسیده و آتش جنگ همچنان زبانه زن می‌باشد .

ر . سلطان‌زاده

آگاهی

کتاب های آقای کسروی که در کتابخانه هـا و اداره پیمان فروش میشود :

۱ ـ شهریاران گمنام	بخش یکم	۵ ریال
۲ ـ «	بخش دوم	« «
۳ ـ «	بخش سوم	۵ر۳«
٤ ـ تاریخ پانصدساله خوزستان		۷«
۵ ـ تاریخ هیجده ساله آذربایجان	بخش یکم	۸«
٦ ـ «	بخش دوم	٤«
۷ ـ نامهای شهرها ودیه ها	دفتر دوم	۵ر۱«
۸ ـ قانون دادگری		۳«

« آذری یا زبان باستان آذربایگان » و « ترجمه کارنامه اردشیر بابکان » و « بخش یکم آیین » و « دفتر یکم نامهای شهرهـا و دیه ها » بپایان رسیده وباز نمانده .

بهای مهنامه

یکساله	٤۰ ریال
ششماهه	۲۰ «
شاگردان دبستانها ودبیرستانها یکساله	۳۰ «
طلاب مدارس قدیمه «	۲۰ «
شهرهای بیرون ایران	۱۵شلنك

از سال دوم چند دوره باز مانده دوره‌ای ٤۰ ریال فروش میرسد

ازسال یکم تنها ششماهه نخست بازمانده‌جلدی ۵ریال فروش می‌شود

پیام و پوزش

برادران گرامی و دوستان ارجمند که ازدور و نزدیك در این هنگام سال نو تبریکنامه فرستاده‌اند من نیز بنوبت خود سال نوین را بهمه ایشان تبریك میگویم واز خداوند سال و ماه فیروزی و خرسندی ایشان را خواستارم و از اینکه نمیتوانم بیکایك ایشان پاسخ جداگانه بنگارم پوزش میخواهم .

کسروی

آگاهی

موعد انتشار پیمان نیمه هرماه است ولی همیشه چند روز جلوتر نشر مینمودیم وچه بسا که بآغاز ماه میافتاد مگر این ماه که چند روز هم ازموعد خود تأخیر نموده وچون این پیش آمد عللی داشته که امیدواریم بیاری خدا رفع شده است ازاینجهت ازخواستاران گرامی پوزش میخواهیم وبرای آینده امیدواریم جبران این تاخیر راخواهیم کرد .

